

آینده

د افغانستان د آینده غورځنگ
مرکزي اورگان

در این شماره:

- پیشرفت امید بخش در روند انکشاف ائتلاف.
- جلسه شورای عالی ائتلاف احزاب و سازمانهای دموکرات و ...
- سخنرانی عبدالله نایبی رئیس نهضت آینده افغانستان در ...
- سال انتظارها و هراسها.
- زمینه های اجتماعی تکوین تفکر فلسفی ...
- تدویر جلسه هیئت رئیسه ائتلاف احزاب و سازمانهای ...
- وضعیت جوانان کشور.
- مبارزه ضد امریالیستی و خدمت به زحمتکشان.
- نگاه کوتاه در مورد چرخشهای اقتصاد سیاسی.
- شب و تماشا.
- سخن چند پیرامون نویسنده داستان «شب و تماشا».
- درنگی بر شعر نایبی ... و شعر برگشت.
- پوره (پایینه)
- صف آشکار مبارزه برای تأمین عدالت اجتماعی و ائتلاف ...

نشریه سیاسی - تیوریک نهضت آینده افغانستان، سال سیزدهم، دلو ۱۳۹۱ مطابق به فبروری ۲۰۱۳ شماره ۵۱

سرمقاله:

جلسه شورای عالی ائتلاف احزاب و سازمانهای دموکرات و

ترقیخواه افغانستان در شهر کابل دایر گردید

جلسه شورای عالی ائتلاف احزاب و سازمانهای دموکرات و ترقیخواه افغانستان به اشتراک اعضای شورای عالی، برخی اعضای رهبری احزاب و سازمانهای شامل در ائتلاف با حضور رسانه های خبری، قبل از ظهر ۱۶ جدی ۱۳۹۱ در تالار هتل ستاره، در شهر نو کابل برگزار شد.

این جلسه که با سخنان مقدماتی محترم رزاق اسمیر رئیس کمیسیون انسجام حزب وطن آغاز یافت، نخست، عضویت حزب آزاده گان افغانستان به ائتلاف احزاب و سازمانهای دموکرات و ترقیخواه که از سوی رهبری آن حزب تقاضا گردیده بود، به رأی گیری گذاشته شد که به اتفاق آراء، مورد پذیرش قرار گرفت. متعاقباً محترم داکتر ندایی سرپرست حزب نوییوسته به ائتلاف، در مورد چه گونه گی پیوستن حزب آزاده گان به عنوان هفتمین حزب شامل در ائتلاف و ضرورت و نیاز همچو حرکتی در مقطع زمانی که حال فاجعه بار و آینده کشور بعد از خروج نیروهای ناتو تحت پرسش است، سخنانی چند ایراد نمود.

جلسه، با رایه گزارش از فعالیت های سه ماهه ائتلاف تحت ریاست محترم احمد شاهین رئیس حزب تفاهم، که توسط محترم ظاهر زاهل معاون این حزب، قرائت گردید، ادامه یافت. . . . باقیمانده در صفحه ۱۲

پیشرفت امید بخش

در روند انکشاف ائتلاف

ائتلاف احزاب و سازمانهای دموکرات و ترقیخواه افغانستان که ده ماه و اندی پیش بنابر درک ضرورت پیشبرد مبارزه مستمر برای شکل یابی یک الترناتف دموکراتیک و مردمی در برابر بیداد انارشی حاکم و حامیان ناتو - امریکایی آن به وسیله شماری از تشکلهای دموکراتیک، چپ و تحول طلب افغانستان در کابل پایه گذاری شد، در زمان کوتاه سپری شده توانست در مسیر تقویت امید روشن اندیشان کشور برای رستخیز جنبش چپ و دموکراتیک افغانی و ایجاد گردان سیاسی دفاع از منافع زحمتکشان رهنمون گردد و به دست آورد های معینی نایل آید.

پنهان نیست که ضعف درک عینی از وضعیت کشور و سیطره سوء تفاهم بر ذهن و تفکر تعدادی از مبارزان دادخواه، از عوامل بازدارنده مزمن پیدایش حزب سراسری و واحد چپ افغانی در دهه اخیر به شمار رفته که تداوم این حالت تا هنوز برخی از تشکل های همسو و ازین طریق ...

باقیمانده در صفحه ۱۲

سخنرانی عبدالله نایبی رئیس نهضت آینده افغانستان

در اجلاس باز شورای عالی

ائتلاف احزاب و سازمانهای دموکرات و ترقیخواه افغانستان

رفقا و دوستان گرانقدر،

برای من به نماینده گی از نهضت آینده افغانستان، جای افتخار بزرگ است که امروز سمیت ریاست ائتلاف احزاب و سازمانهای دموکرات و ترقیخواه افغانستان را احراز می کنم. در جریان نه ماه که از اساسگذاری ائتلاف ما می گذرد، دستاوردهای قابل ملاحظه یی داشته ایم که آخرین آنها در گزارش محترم زاحل، بازتاب یافته اند. من امروز میخوام روی وضعیت کنونی ائتلاف، چشم انداز نزدیک انکشاف آن و وظایف سترگی که فرا راه جنبش متشکل دموکراتیک کشور قرار دارند، درنگ کنم.

جای مسرت است که امروز هفت سازمان مطرح چپ و مترقی کشور با پذیرش پلاتفورم سیاسی و اصول تشکیلاتی ائتلاف، نهاد سیاسی را به وجود آورده اند که افزون بر تعهد در قبال دفاع از منافع مردم زحمتکش ...

باقیمانده در صفحه ۸

زلمی تره کی

سال انتظار ها و هراسها

صلح و ثبات سیاسی در یک کشور، بدون امنیت اقتصادی و تامین معیشت روزمره و اشتغال شهروندان آن یک مقوله بدون محتوی است. در مدت زمان بیش از یک دهه، نه حکومت فاقد اتوریته و مافیایی حامد کرزی و نه جامعه جهانی قادر گردید و یا عمداً اراده به آن نداشتند که با یک استراتژی کارای نظامی به منظور امحای پدیده تروریسم و بنیاد گرایی مذهبی و یک پلان همه جانبه انکشافی جهت بازسازی افغانستان، به امیدها و نیازمندیهای امنیتی و اقتصادی مردم پاسخ دهند.

وضعیت امنیتی کشور در آستانه سال ۲۰۱۳ نسبت به سالهای ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ خراب تر گردیده است. با موجودیت قریب نیم میلیون اردو و پولیس و نیروهای ایساف و ادارات طویل استخباراتی، بخش از کشور تا هنوز تحت اداره و کنترل طالبان و سایر گروه های مخالف مسلح قرار دارد (هرگاه تناسب تعداد قوا و توانمندیهای نظامی، استخباراتی و مالی طرفین درگیر جنگ در یک گراف مقایسوی مقابل هم قرار داده شود هیچ گونه دلیل منطقی برای توجیه وضعیت کنونی در کشور سراغ نمیگردد)؛ افغانستان بالا ترین مقام را از نظر زرع، تولید و قاچاق مواد مخدر در دنیا حفظ کرده است؛ فساد اداری چه در داخل دولت افغانستان و چه در موسسات بین المللی وابسته به نیرو های ائتلاف بین المللی، منبع ثروت اندوزی و سود جویی از جنگ را برای گروه های مافیا وعده معدودی از زورمندان جابر و ستمگر و وابسته گان شان تشکیل داده است. به اساس گزارش سازمان جهانی شفافیت، افغانستان از جمله فاسد ترین کشورهای جهان به شمار می رود.

استراتژی اداره بارک اوباما در مورد افغانستان بعد از تقریباً ۹ سال جنگ در سال ۲۰۱۰ طرح و ترتیب گردید که وظایف ایالات متحده آمریکا را منحیث کشور رهبری کننده نیروهای ائتلاف بین المللی در افغانستان در سه جهت مشخص نمود:

۱- مبارزه با تروریسم و القاعده.

۲- پروسه باز سازی افغانستان.

۳- حکومتداری خوب.

مبارزه با تروریسم و القاعده: به اساس محاسبات مقامات امریکایی و ناتو تعداد طالبان، القاعده و سایر گروههای مسلح مخالف دولت که علیه قوای جمهوری اسلامی افغانستان و ناتو می جنگند، بین بیست تا سی هزار نفر تخمین گردیده است. در حالیکه نیروهای ائتلاف تحت رهبری امریکا با پیشرفته ترین سلاح و تجهیزات جنگی مجهز بوده، پرسونل نظامی ناتو از بهترین تعلیمات محاربوی برخوردار می باشند، نیروهای ناتو برتری کامل نیرو های هوایی را در اختیار دارند. آخرین تکنولوژی و وسایل کشفی در خدمت ارگانهای کشفی و استخباراتی نیرو های ایساف قرار دارد. با این همه توانمندی آیا منابع تربیه، تسلیح و تمویل تروریستان از دید جامعه جهانی در جریان بیش از یازده سال جنگ پوشیده و پنهان نگهداشته شده است؟ ساده لوحانه خواهد بود هرگاه چنین تصور گردد که با تمام امکانات دست داشته دستگاه های وسیع سازمان نظامی - سیاسی اتلانتیک شمالی و کشورهای عضو آن قادر به کشف منابع "دشمن" نگردیده اند. در زمینه به جا خواهد بود مطالب آتی مطرح گردد:

- آیا این همه متخصصین، پلانگذاران و استراتژیستهای امور نظامی و جنگی که ادعای هژمونی جهان را دارند، نتوانسته اند و یا نه خواسته اند با تحلیل همه جانبه از وضعیت، یک پلان عملیاتی لازم را با این

همه امکانات جهت پیروزی و پایان بخشیدن به جنگ علیه تروریسم در منطقه پیروزی نمایند؟

- آیا منافع حیاتی جهان سرمایه طرحهای دیگری در عقب این راهکرد ها دارند که بیشتر در مراکز قدرت مطرح اند؟
- هدف از مذاکرات صلح با طالبان که پیام آور ارتجاعی ترین و عقب گرا ترین دیدگاه بنیادگرایی مذهبی در ارتباط به جامعه و انسان میباشند و حاضر به پذیرفتن اصول و ارزشهای بشری، حقوقی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی معاصر نیستند، چه می باشد؟ شریک ساختن آنها در قدرت و تسلیم شدن به خواستههای عقب گرایانه آنها نشانه شکست تلقی گردد یا پیروزی؟ یا این که طرحهای پنهانی و غرض آلود دیگری برای افغانستان وجود دارد. پس منظر چنین اقدامات برای توده های کشور، تمامیت ارضی و یکپارچه گی افغانستان چه خواهد بود؟

پروسه بازسازی افغانستان: در جریان چند دهه جنگ زیربناها، تاسیسات و مؤسسات اقتصادی کشور با دخالتهای گوناگون جامعه جهانی، همسایه گان و وابسته گان داخلی شان ویران گردیدند. برای بازسازی اقتصاد افغانستان به پلان انکشافی همانند پلان مارشال نیاز بود. اما اقدام موثر و مسلکی در این مورد صورت نگرفت در عوض سود جویان دوران جنگ این پروسه را به حیث منبع درآمد سرشار دیگر برای خود یافتند و از آن به نام مردم افغانستان بهره بردند. پروسه بازسازی ذریعه یک تیم متخصص اقتصادی نی بلکه توسط قوماندان و افسران نظامی که عمدتاً تعلیمات محاربوی داشته و وظایف جنگ مسلحانه در میادین نبرد را آموخته اند، در مراکز و محلات کشور بدون هماهنگی و همکاری با ارگانهای ذیربط پیش برده میشود. پروژه ها و فعالیتهای که توسط چنین مسوولین غیر مسلکی صورت گرفته و می گیرد ناکام بوده و در دراز مدت به سود انکشاف اقتصاد کشور نمی باشد زیرا:

- پروژه های بازسازی به خاطر رفع نیازمندی زیربناهای اقتصادی کشور در جهت خود کفایی و اشتغال و کارهای دوامدار برای میلیونها بیکار جامعه متمرکز نه یافته است.
- کیفیت کار در به سر رساندن پروژه بسیار نازل بوده و مواد استفاده شده معیاری نمی باشند، اکثراً به مشاهده رسیده است که بعد از سپری شدن مدت کوتاه، پروژه اکمال شده، به ترمیم اساسی و یا اعمار مجدد ضرورت پیدا کرده و ایجاب یک قرارداد تازه را میکند.
- مسوولین ترتیب قراردادهای از فهم مسلکی و علمی در بخشهای که قرار داد صورت میگیرد، بی بهره بوده بقاء قادر نیستند که نیازمندیهای مسلکی پروژه را به طور لازم مطالبه کرده و از جریان کار پروژه مطابق به معیار ها کنترل به عمل آورند. علاوه بر آن در انتخاب پروژه اولیتهای مفید بودن آنها برای مردم محل و یا کشور، مدت استفاده و اهمیت اقتصادی آنها در نظر گرفته نمیشود.
- در پروسه امضا و دادن قراردادهای پروژه ها به قراردادیان، فساد مالی و روابط غیر مشروع وجود داشته و بخش قابل ملاحظه منابع مالی پروژه قبل از آنکه به اعمار پروژه به مصرف برسد حیف و میل میگردد.
- به منظور کنترل از امور مصارف پولی و جلوگیری از سو استفاده های مالی یک مسوول اداره کنترل از جانب رئیس جمهور ایالات متحده امریکا (آقای بارک اوباما) تعیین گردید که خبر آن در رسانه ها نیز پخش شد. . .

اما از نتایج کار اداره مذکور تاکنون کدام گزارش در مورد فساد گسترده اداری و مالی که وجود دارد، در دسترس نیست. بعد از این همه مدت فعالیت چندی قبل یک خبر جالب و خنده دار از نام اداره کنترل در رسانه ها پخش گردید که مسوولین آن اداره میخواهند تعمیرهایی را ردیابی نمایند که گویا در افغانستان اعمار شده اند. این مطلب بیانگر سیستم کار و نحوه حسابدگی سازمانهای که زیر عناوین مختلف پولهای گزاف به منظور بازسازی افغانستان با طرح پروژه های که صرف در کاغذ ها باقی مانده، دریافت می دارند، می باشد. **باقیمانده در صفحه ۷**

زمینه های اجتماعی تکوین تفکر فلسفی در یونان باستان

شناخت گروه های اولیه انسانی از جهان و از خود، با پراتیک اجتماعی و زنده گی عینی آنها پیوند ارگانیک داشت. این نظریه که بر اساس نگرش علمی از تاریخ - به شمول تاریخ اندیشه ها و شناختها - استوار است، از سوی ایده آلیزم مردود شمرده می شود. ایده آلیزم، از «افلاطون» گرفته تا «سارتر» و «هایدگر»، شعور و کارکرد آن را - و در نتیجه شناخت را - چیزهایی مستقل از هستی تاریخی و مشخص آدمها می پندارد.

«سرچشمه های تکفر یونانی»، اثریست از «ژان پی - یر ورنانت Jean - Pierre Vernant»، استاد فقید در کالج فرانسه، عضو چندین آکادمی علوم و براننده ترین متخصص تاریخ تفکر یونانی، که در سال ۲۰۰۹، پنجمین تیراژ از چاپ دهم آن به بازار کتاب فرانسه آمد.

نویسنده در این اثر، نشان می دهد که چه گونه زنده گی اجتماعی یونانیان باستان تفکر فلسفی و جهان بینی آنان را تکوین بخشید.

من خطوط کلیدی بررسی نویسنده را در اینجا به طور فشرده در اختیار پارسی زبانان قرار می دهم. پژوهش استاد (ورنانت) مؤید تیوری ماتریالیزم تاریخی است و اهمیت علمی آن در کار بست متودلوژی علمی در تاریخ تفکر است.

دستگاه و گرداننده گان آن را نوعی «بیروکراسی» شمرد (سلطنت بیروکراتیک). اقتصاد کاخ محورانۀ مسینیا روی «برنامه ریزی متمرکز» استوار بود و تجارت خصوصی را نمی شناخت یعنی تولید و توزیع از سوی کاخ سازمان داده می شد و بازار داد و ستد وجود نداشت. درباریان صرف کارمندان دولت نبودند، بل، در واقعیت امر به حیث خدمتگاران شاه، ممثل قدرت مطلقه او بودند.

شاه (Anax) همزمان مسوول امور مذهبی و مقام عالی نظامی بود. سر لشکر که در رأس «مردم مسلح» (Laos) قرار داشت، فرد دوم قدرت به شمار می رفت. مردم روستایی که در اطراف کاخ زنده گی داشتند زیر اتوریته یکی از اشراف که گماشته شاه و فرمانبردار او بود، قرار داشتند، ولی، شورایی به نام «شورای کهنسالان»، موازی با گماشته شاه، از اتوریته برخوردار بود.

روستائیان (Damos) هیچ گونه نقشی در اتخاذ تصمیم نداشتند. هجوم «دُریاییها» (Dorian) در پایان سده دوازدهم پیش از میلاد، نظام «کاخ محورانه» را فرو ریختند و برای مدت درازی یونان را از خاور زمین جدا ساخت. یونان به اقتصاد زراعتی برگشت، اداره متمرکز فروپاشید و همراه با آن، خط و کتابت خاموش شد. یونانیان در قرن نهم پیش از میلاد کتابت را از طریق «فنیقیها» بازیافتند، ولی این بار خط و نگارش امتیاز یک قشر معین کاتبان نی، بل، به حیث داشته مشترک همه، وسیله تبادل اطلاعات و تبلیغات شد.

گسترش ساحة نفوذ «دُریاییها» با مرحله جدیدی از تمدن یونان یعنی «عصر آهن»، (به جای عصر مفرغ) همراه بود. از پی فروپاشی نظام کاخ محوری، شاه که حیثیت «ایزد - شاه» را داشت ناپدید گردید. "خدا" دیگر در سیمای انسانی تشخیص نمی یافت و رفته رفته از دنیای انسانی دور گردید. دیگر انسان به جهان سرمدی دسترسی نداشت.

دو نیروی اجتماعی آن نظام، یعنی اشرافیت نظامی و جامعه روستایی در برابر هم قرار گرفتند. جستجوی گونه بی تعادل بین این دو نیروی مخالف، زمینه چنان تفکر اخلاقی را فراهم ساخت که به زایش و تکوین نخستین شکل «حکمت» بشری انجامید. این اولین صورت «سوفیا» (Sophia) یا حکمت در اوایل سده هفتم پیش از میلاد پدیدار گردید.

موضوع مورد بررسی این حکمت، جهان بشری بود، نی طبیعت (phusis). عناصر ترکیبی جهان آدمها کدامهاند؟ کدام نیروها باعث برهم زدن یگانه گی و وحدت آن می گردند؟ چه گونه می توان این نیروها را هماهنگ و متحد ساخت تا از بر خورد آنها با هم، نظم زنده گی انسانی در شهر استوار گردد؟ چنین بود پرسشها و مسایلی که حکمت اولیه به آنها پرداخت. از آنجا که همه این مسایل با موضوع قدرت، اشکال عدیده آن و اجزای ترکیبی آن پیوند داشتند، "قدرت" به گونه کاملاً نوی مورد بررسی قرار گرفت.

خلاصه:

کتاب «سرچشمه های تفکر یونانی» به بررسی زمینه های عینی و اجتماعی تکوین تفکر علمی و فلسفی در یونان باستان پرداخته، روند دگر گونیهای فکری را بین سده های دوازدهم و پنجم پیش از میلاد، دنبال می کند. در این اثر راستهای اساسی گذار از دوران شاهی «میسین» به دولت - شهرهای دموکراتیک که با افول اسطوره و تکوین تفکر خرد بنیاد (عقلانی) همراه بود، بیان گردیده اند. در این گذار سه ویژه گی تکامل به طور عمده مورد بررسی قرار گرفته اند:

۱- در گام نخست چنان عرصه یی از تفکر شکل گرفت که کاملاً خارج از حوزه مذهب بود. «طبیعت شناسان» (فیزیسینها) ایونیا (Ionie) در باره تکوین جهان و پدیده های طبیعی، توضیحات غیر مذهبی ارائه کردند. قدرتهای آسمانی که در سنتهای مذهبی و آفریده های شعرای مذهب گرا چون «هیزبود» (Hesiod) جایگاه مرکزی داشتند، آگاهانه از عرصه تفکر در باره جهان رانده شدند.

۲- در گام دوم تصور چنان نظمی از جهان پیش کشیده شد که نی بر اساس قدرت باری تعالی، بل، بر بنیاد قوانین درونی خود جهان، استوار بود.

۳- در نهایت، تفکر نامبرده خصلت عمیقاً هندسی داشت، به این معنی که این تفکر در عرصه های نجوم و کیهانشناسی، جهان طبیعی را در چوکات یک فضای کاملاً هندسی تصور می کرد که در آن، عناصر طبیعت با هم روابط بالمثل، متناظر و حتا برگشت پذیر به یکدیگر را ایجاد می کردند که هیچ گونه ربطی با خصلتهای مذهبی چون شوم بودن، سرمدی بودن، دوزخی بودن و غیره نداشتند.

این سه ویژه گی تفکر یعنی غیر مذهبی بودن، درونی انگاشتن نظم جهان، بینش و پنداشت هندسی از جهان (که جهان را در فضای مطلقاً همسان و متناظر قرار می داد) با هم پیوند ارگانیک داشتند و تفکر اولیه یونان را از گذشته های یونان و همچنان از دیگر تمدنهای خاور نزدیک، متمایز ساخت.

تحلیل تاریخی از سلطنت «میسینها» (۱۵۸۱ تا سده دوازدهم پیش از میلاد) آغاز می گردد. در این نظام شاهی، زنده گی اجتماعی به دور کاخ سلطنتی که همزمان مرکز مذهبی، سیاسی، نظامی، اداری و اقتصادی بود، سازمان می یافت. شاه به واسطه درباریان متنفذ و قشری از کاتبان کریت تبار (از جزیره کریت) همه شئون زنده گی جامعه را اداره می کرد. می شود به زبان امروزی

نظام شاهی مطلقه کاملاً فروپاشید.

فرمانروایی (Archè) با تصمیمگیری دسته جمعی از طریق انتخابات همه ساله به یک فرد واگذار شده می شد. این تصمیمگیری از پی کنکاش و بحث و تقابل نظریات و مواضع صورت می گرفت. چه گونه ممکن است گروه های متقابل اجتماعی بتوانند در نظمی واحد و در وحدت نظام با هم به سر برند؟ چه گونه یگانه گی (دولت یگانه) می تواند از چندی (تنوع جامعه) برون آید و چندی از یگانه گی؟

در این زمان زنده گی اجتماعی زیر تأثیر دو موجود یزدانی، یکی «ایریس» (Eris) یا نیروی تقابل و کشمکش و دیگر «فیلیا» (Philia) یا نیروی همایش، قرار داشت. سیاست نیز شکل مبارزه (Agôn) بین آدمهای مساوی الحقوق را به خود گرفت که میدان آن حوزه عمومی (Agora) بود. دولت تمام ویژه گیهای فردی و خصوصی خود را از دست داده، به مشغله همه گانی مبدل گردید. به همین گونه «حوزه همه گانی» یا «آگورا» مرکز سیاسی و طراحی دولت - شهر (Polis) شد. یادآور باید شد که دولت - شهر بین سده هشتم و هفتم بنا یافت. تشکیل دولت - شهرها، نقش تعیین کننده را در عرصه تفکر داشتند، زیرا در آنها سخن (کلام) (Logos) به حیث وسیله مسلط در زنده گی اجتماعی و نظام قدرت، تبارز کرد. کلام هیئت مباحثات مبتنی بر تقابل و برخورد اندیشه ها را در ملای عام به خود گرفت که در نهایت، مردم یکی از جوانب درگیر را بر می گزیدند. در این فضا بود که سیاست و «لوگوس» با هم در آمیختند و مسایل مربوط به زنده گی دولت - شهر از عرصه خصوصی به حوزه عمومی انتقال کردند. مردم عامه (demos) به زنده گی معنوی شهر - جامعه (پولیس) راه یافتند و خود معرفت (شناخت) به حیث یک موضوع قابل بحث در حوزه همه گانی یا ملای عام، مطرح گردید. خط (نگارش) باعث غنماندی و گسترش ساحت بیان و نمایش اندیشه ها و شناختها گردید. خط همانند زبان، داشته مشترک تمام شهروندان شد. در عرصه مذهبی، تشکل فرقه های باطنیه این امکان را به وجود آورد که سالکان، پس از طی مراحل طریقت خاص هر فرقه، به مقام رهایی فردی در ماورای بندهای اجتماعی، برسند. این گونه حکمت ادعا داشت که انسان را از درون تغییر می دهد و به او مرتبتی عالی چون مقام ایزدی ارزانی می دارد، یعنی از او یک «حکیم» می سازد. این حکمت، یا سوفیا یا فیلسوفیا، راه تحقیق و تذکیه نفس را گشود ولی مراسم کهن تمرکز روحی و حالات عروج نفس (خلسه یا ecstasy) برای وصول به الوهیت را کماکان در خود نگهداشت.

فلسفه در آغاز پیدایش خود دچار یک ابهام بنیادی بود: روحیه باطنی گری و سرگرایی از یک سو و بحث و مجادله فکری در حوزه عامه از سوی دیگر. در عرصه سیاسی، وحدت و یکپارچه گی شهر - جامعه یا دولت - شهر بر این واقعیت تکیه داشت که در آن آدمها به حیث "افراد مشابه" با هم می زیستند. این همسانی یا شباهت، روابط بالمثل و بالمقابل را بین آنان ایجاد می کرد، نی روابط مبتنی بر سلسله مراتب (بین فرادستان و فرودستان یا حاکمان و محکومان) را. آثانی که به امور دولتی اشتغال می ورزیدند خود را "افراد همسان" (Homoioi) و حتا "افراد مساوی" (Isoi) معرفی میکردند. در سده ششم پیش از میلاد، مشارکت و سهمگیری مساویانه شهروندان در اعمال قدرت با مفهوم «ایزونومیا» (Isonomia) یا همسانی، افاده می شد. **دموکراسی مبتنی بر «همسانی» ویژه گی سرشتی دولت - شهر (Polis) ها بود.**

در دولت - شهر، یا شهر - جامعه، موقف سرباز با موقف شهروند یکی بود، یعنی هرکسی که در تشکیل نظامی شهر سهیم می شد، همزمان در نظام سیاسی آن شریک می گردید.

از سرگیری تجارت با خاور زمین در سده هفتم پیش از میلاد، اشتیاق به ثروت و

گروه جلال را در اشرافیت یونان برانگیخت. انباشت ثروت و تمرکز زمین در دست کوچکی از آدمها، جامعه را به دو اردوگاه مخالف تقسیم کرد. این واقعیت به حیث یک وضعیت بی نظمی (anomia) در جامعه احساس می شد. جامعه، خواهان برقراری مجدد برابری مبتنی بر سنتها و روحیه زنده گی جماعتی پیشین بود. تلاش در راستای حذف امتیازات ثروتمندان و استقرار موازین عادلانه و برابرا نه جهت ایجاد یک "شهر - جامعه" متحد و یک پارچه تمام عرصه های زنده گی اجتماعی را فرا گرفت.

تفکر اخلاقی سده ششم روی موضوع «ثروت» که به حیث یک قدرت نوین حد ناپذیر، در زنده گی شهر - جامعه تبارز کرده بود، متمرکز گردید. ثروت، برخلاف دیگر انواع قدرت، وسیله یی برای رسیدن به هدف نبوده، بل، خود به حیث هدفی ظهور کرد که آدمها را به بیشتر داشتن نسبت به دیگران ترغیب می کرد. در برابر این اشتیاق به ثروتمندتر شدن، آرمان دیگری تکوین یافت که نوعی تعادل و میانه روی را در ثروت اندوزی موعظه می کرد. این آرمان در وجود یک نظام سیاسی توسط طبقه متوسطی تحقق یافت که در حد وسط دو طبقه متخاصم - ثروتمندان و ناداران - قرار داشت. قانون، خصلت سراسری به خود گرفته بر همه گان، طور یک سان تطبیق می گردید. همین ضرورت برپایی زنده گی متعادل اجتماعی در چوکات تاریخ مشخص برخورد و تخاصم بین دو گروه بود که «حکیمان» را به تدوین "اخلاق" (Ethique) یا «حکمت عملی» کشاند که هدف آن، استقرار نظم در شهر - جامعه بود. مؤسسات دوران سولون (Solon) بر بنیاد چنان برداشتی از برابری استوار گردیدند که ممثل نوعی "تعادل" در جامعه گردیدند. قوانین دوره «سولون» موازینی را معین ساخت که استقرار و حفظ تعادل و هماهنگی (homonoia) زنده گی گروه های انسانی را در نظر داشتند.

روابط استوار بر سلطه گرایی یعنی روابط حاکمیت فرادستان بر فرودستان، جای شان را به مناسبات بالمثل بین افراد همسان و هم صف واگذاشت. این مناسبات جدید به وسیله یک جریان دموکراتیک که مدافع برابری (Isonomia) بود، دفاع می شد. اصلاحات کلیستین (Clisthene) جامعه را به ده قبیله مشابه تقسیم کرد. سال به ده ماه تقسیم گردید تا هر قبیله بتواند سال یکبار، برای مدت یک ماه مسوولیت کمیسیون دایمی شورا را به دست گیرد. در نظام مبتنی بر برابری ("ایزونومیا") شهروندان از موقف همسان برخوردار بودند و همه با هم یک «جهان همبسته و واحد» را تشکیل می دادند.

در سده ششم پیش از میلاد، در آسیای صغیر در میلهطه (میلتوس) ایونیا - که یکی از مستعمرات یونان بود - مطالعه طبیعت یا فویسیس (Phusis) جای تفکر اسطوره یی قدیم را گرفت. از دیدگاه طبیعت شناسان (Physicien) ایونی، انسانها، ایزد و کاهنات، جهان همسان و واحدی را می سازند که مستقل از زمان طابع عین قوانین اند. نیروها و قوانین آغازین تا امروز عمل می کنند. پس دست یافتن به شناخت امور امروزی در واقع دست یافتن به شناخت آغاز و مبدا نیز است.

در «ایونیا» بود که «تالس» (Thales)، «اناکسیماندر» و «انکسیمنس» طبیعت را موضوع مطالعه خود قرار دادند و از آن یک تصور کلی یعنی یک تیوریا (Theoria) ارایه کردند. در این تیوری از خلقت و آغاز جهان، ترکیب آن، نظم و پدیده های طبیعی، آن چنان توضیحاتی پیشکش می شوند که هیچ گونه ربطی با افسانه های تگون خدایان، تکوین جهان، نیروهای اولیه فرا طبیعی و دیگر قصه پردازانه های اسطوره یی که در آثار شاعرانی چون «هومر» و «هیزیود» باز آفرینی شده اند، ندارد. آنان حتا به خدایان مذهب رسمی که در ذهنیت عامه و مراسم مذهبی، با نیروهای طبیعی پیوند دارند، کوچکترین اشاره یی نمی کنند.

از دیدگاه فیزیسنهای «ایونی»، همه چیز طبیعت است. انسان، خدا و جهان، ←

تدویر جلسه هیئت رئیسه ائتلاف احزاب و سازمانهای دموکرات و ترقیخواه افغانستان

جلسه نوبتی هیئت رئیسه ائتلاف احزاب و سازمانهای دموکرات و ترقیخواه افغانستان به تاریخ ۲۰ جدی ۱۳۹۱ به ریاست عبدالله نایبی در دفتر ائتلاف در شهر کابل دایر گردید. جلسه چه گونه گی برگزاری اجلاس باز شورای عالی را مورد ارزیابی قرار داده، خاطر نشان ساخت که اجلاس نامبرده در فضای همبسته گی رفیقانه، وحدت نظر و احساس مسوولیت در قبال آینده ائتلاف برگزار شد. هیئت رئیسه بازتاب مثبت اجلاس را در بین جنبش دموکراتیک کشور مثبت ارزیابی کرده، پیوستن حزب آزاده گان افغانستان را به ائتلاف احزاب و سازمانهای دموکرات و ترقیخواه افغانستان نشانه بارز گسترش قانونمند سیاسی - تشکیلاتی ائتلاف خواند.

در جلسه برخی مسایل داخلی ائتلاف مورد ارزیابی قرار گرفته در زمینه تصمیم لازم اتخاذ گردید.

کار جلسه با صحبت اختتامیه عبدالله نایبی رئیس دوره یی ائتلاف در فضای سازنده و صمیمانه پایان یافت.

«اناکسیماندر» با قرار دادن زمین در مرکز کائنات صفحه جدیدی در کیهانشناسی گشود.

زمین چون در مرکز قرار دارد، یعنی در فاصله مساوی با تمام نقطه های گنبد آسمان یا چرخ فلک وا ایستاده است، نیازی به متکا ندارد و به طور خود بوده و طبیعی در فضا معلق است. وی فضا را «حسابی» کرد یا بهتر بگویم ریاضیات را بر فضای کیهانی تطبیق کرد. او بود که تساوی و تناظر نیروهای طبیعت را به حیث قانون اساسی کیهان مطرح کرد یعنی گونه یی همسانی یا (Isonomia) را از جامعه به کیهان انتقال داد.

فضای سیاسی دولت - شهر نیز مطابق عین الگو نظم یافته بود: قدرت (archè) در بالا نی، بل در مرکز (es meson) قرار داشت. میدان مرکزی شهر یا «آگورا» (Agora) که در در واقع میدان زنده گی عامه بود، به حیث مرکز، تمام شهروندان را در فاصله همسانی از خود قرار می داد و از آنها افراد مساوی با هم (Isoe) می ساخت. اگر روند پیدایی نخستین تفکر فلسفی را به طور خلاصه بیان کنیم می توانیم بگوئیم که **نظم جهان انسانی به حیث الگوی توضیح نظم کیهان مورد استفاده قرار گرفت.**

از این قرار در مکتب «میلطه»، در ایونیای آسیای صغیر بود که گونه یی از خرد یا عقل تکوین یافت؛ گونه یی از خرد، نی خرد ناب مطلق میتافیزیکی! این نخستین شکل خرد (راسیونالیته)، فرآورده روابط معین اجتماعی - تاریخی در سرزمین یونان بود، جایی که زنده گی شهر - جامعه (Polis) در ملای عام «آگورا» مورد بحث و کنکاش قرار می گرفت.

فلسفه که در آغاز ریشه در سیاست داشت، به تدریج از آن جدا شد و نخستین فیلسوفی که این جدایی کامل را بنیاد نهاد، «پارمینید» (Parmènid) بود که برای بار اول پرسشهایی را درباره ذات وجود و سرشت شناخت و پیوند این دو، مطرح کرد و بدینگونه دفتر جدیدی از تفکر بشری در «میلطه»، گشوده شد.

طبیعت واحدی را می سازند که در آن، در همه جا، عین عوامل و نیروها عمل می کنند. نیروهای طبیعت در آغاز به همان گونه کنش داشتند که امروز دارند. در آغاز، آتش به همانگونه لباسها را خشک می ساخت که امروز می سازد! عبور از پرویزن به گونه یی که امروز رخ می دهد، همیشه چنین رخ داده است. از آنجا که طبیعت، یگانه است، زمان نیز در آن یگانه است. رویدادهای آغازین جهان، چیزهایی جز رویدادهای پیش پا افتاده امروزی نیستند، چون بر اساس عین قوانین و عوامل تکوین یافته بودند. بدینگونه نقاب سرآمیز از رخ رویدادهای آغازین فرو افتاد! در تفکر اسطوره یی، تجارب روزمره اکنون صرف در پرتو رویدادهای خارق العاده خدایان در آغاز تکوین جهان، قابل فهم بودند و معنا می یافتند. تفکر ایونی این برداشت را باژگون ساخت: پدیده های امروزی، تعبیر رویدادهای آغازین را با خود دارند. توضیح گذشته ها از طریق شناخت امور روزمره کنونی ممکن گردید.

این "انقلاب فکری" چنان آنی و عمیق و توضیح ناپذیر از دیدگاه علیت تاریخی، جلوه کرد که به حیث «معجزه یونانی» شهرت یافت. ولی، بررسی دقیق این پدیداری نشان می دهد که هیچ گونه معجزه یی در کار نبوده است. تحلیل تحولات تاریخی آن روزگار، کلید درک پیدایی تفکر جدید را به دست می دهند. «طبیعت شناسی» (Phusis) «ایونی» که هنوز با شیوه های تجربی آشنایی نداشت، عین برداشتهای مذهبی را در شکل غیر مذهبی با یک زبان انتزاعی ارایه می کرد. با آنکه «اناکسیماندر» (Anaxemander) ابهامات مفهوم تکوین (Genisis) را که همزمان به معنای زایش و مبدأ بود، رد می کرد اما نوعی انطباق و رابطه بین یزدان زایی (Theogonie) اسطوره یی و فلسفه او کاملاً مشهود است. ساختار کلی تفکر اسطوره یی و ساختار نظام اندیشه یی «اناکسیماندر» هر دو یکی اند. هر دو از یک حالت قدیم فاقد صورت (بی نظمی مطلق یا chaos) در اشعار اسطوره یی هیزبود؛ نامتناهی نامتعیین (Apeiron) در فلسفه اناکسیماندر { سخن می رانند. از آن «واحد قدیم یا نخستین»، به تدریج در جریان یک روند جدا شدن و تفکیک، جفتهای متقابل ظهور می کنند: ظلمت و روشنایی، گرم و سرد، خشک و تر، بالا و پائین و غیره. این جفتهای حوزه های مختلف هستی را محدود می سازند: آسمان گرم و درخشان، هوای تیره و سرد، زمین خشک و بحر تر. این جفتهای با آمیزش خود باعث زایش و مرگ تمام زنده ها (نباتات، حیوانات و انسان) می گردند.

اما با وجود این همسانی در ساختار تفکر اسطوره یی و تفکر «اناکسیماندر»، تفاوتی بنیادی نیز پدیدار گردیدند.

طبیعت شناسان (فیزیسنها) نامبرده با آنکه از تصویرهای اسطوره یی در بیان شان استفاده می کردند، با طرح کردن مسایل مربوط به منشأ و نظم کائنات جداً خواهان پاسخها و توضیحات بنا یافته بر خرد بودند. فلسفه نو ظهور با کنار گذاشتن مذهب، **نظم موجود در جامعه را بنیاد توضیح نظم کائنات ساخت**، یا به دیگر سخن چه گونه گی زنده گی اجتماعی آن وقت را روی پرده کیهان انداخت. پنداشتی را که تفکر سیاسی و اخلاقی از مسأله نظم و قانون در جامعه تدوین کرده بود، برای توضیح طبیعت مورد استفاده قرار گرفت. هماهنگی و تجانس اجتماعی، الگوی هماهنگی تمام کائنات گردید؛ در کائنات نیز، اجزا (همان افراد در جامعه) از قوانین واحدی پیروی می کنند.

فیزیسینهای «ایونیا» جهان را هندسی ساختند، یعنی نظم آن را در فضا به وسیله هندسه (که همزمان امکان نقشه کشی - کارتوگرافی - را فراهم می سازد) توضیح دادند.

مبارزه ضد امپریالیستی و خدمت به زحمتکشان

بشریت مترقی و زحمتکشان جهان از پیروزی مردم وینزویلا در مبارزه علیه سرمایه سالاری استقبال کردند.

انتخابات ریاست جمهوری در ونزویلا نشان دهنده آن بود که با وجود تلاشهای همه جانبه و گسترده امپریالیزم، مردم این کشور خط فاصل میان دولت و دشمن را مشخص تر ساختند و با انتخاب مجدد آقای «هوگو چاویز» برای مدت زمان شش سال دیگر با کسب (۵۴،۹۷) درصد آرا یکبار دیگر به سرمایه سالاران مواضع اکثریت مردم وینزویلا را اعلام داشتند.

درخور توجه این است که جهانیان در سال ۲۰۱۲ در قاره آمریکا شاهد دو انتخابات ریاست جمهوری بودند که اولی را زحمتکشان با موفقیت شان علیه نماینده سرمایه سالار آقای «هنریک کاپریلس رادونسکی» در وینزویلا به انجام رسانیدند و انتخابات دومی که اندکی بعد در ایالات متحده آمریکا راه اندازی شد، در قطب مخالف آن قرار دارد.

روز ۳۰ جنوری ۲۰۰۵ در تاریخ کشور وینزویلا از اهمیت زیادی برخوردار است، زیرا در همین روز در خلال اجلاس مجمع جهانی مدنی «هوگو چاویز» رئیس جمهور وینزویلا برای نخستین بار از «سوسیالیزم قرن بیست و یکم» یادآور شد. مشخصاً این «راه» و رسیدن به سوسیالیزم قرن بیست و یکم در وجود انقلاب همانا دولتی ساختن آنعه از کارخانه هائیکه از تولید باز مانده اند و یا به علل گوناگونی از کار تولیدی دست کشیده اند، ممنوع می شود که دوباره فعال ساختن آنها غرض ادامه تولید با مدیریت مشترک کارگران و کارمندان مصروف کار در این دستگاه ها (به گونه مثال ۵۱ درصد سرمایه دولتی و ۴۹ درصد سرمایه کوپراتیوی منسوبان کارخانه مربوط) به راه انداخته شد.

باید اذهان داشت که ایجاد کمیته های کنترل کاری، دولتی ساختن صنایع کلیدی کشور و زیر ساختهای عمومی و همچنان تنظیم قانون کار و تعدیل ساعات کار از مشخصات دیگری است که به پیشرفتهای کنونی کشور مساعدت نموده است.

نا گفته نباید گذاشت که مسایل کشاورزی و اصلاحات ارضی عرصه دیگری از دستاوردهای انقلاب مردم وینزویلا است که در سال ۲۰۰۱ آغاز یافت و ده سال کامل با پیگیری تعقیب شد که از این طریق ۲۲۴ هزار خانواده دهقانی را که جمعاً بیانگر تغییر وضع زنده گی ۳،۱ میلیون انسان است، صاحب زمین ساخت. نهادهای کشاورزی امکانات استفاده از ۷،۷ میلیون هکتار زمین زراعتی را نظم داد و از آن جمله ۱،۱ میلیون هکتار زمینداران بزرگی را که حتا قادر به کشت زمینهای شان نبودند، این زمینهای شديار و خارج از نصاب سلب مالکیت شده و به دسترس آنانی گذاشته شد که توانستند از آن بهره برداری نموده و سطح زنده گی شان را بهبود بخشند.

برای رسیدن به سوسیالیزم قرن بیست و یکم نظر به خصوصیات اقتصادی - اجتماعی و سیاسی وینزویلا ضرورت رشد به یک مرحله گزار احساس می گردد که «چاویز» آن را دموکراسی انقلابی توصیف کرد.

«چاویز» در یکی از بیانه هایش در میانه سال ۲۰۰۶ یادآور شد: "... ما مصمم هستیم تا انقلاب را به سوی سوسیالیزم رهنمون شویم تا سهم مان را در راه سوسیالیزم انجام داده باشیم و آن هم سوسیالیزم قرن بیست و یکم نام دارد و برپایه همبسته گی، برادری، نوع دوستی، آزادی و برابری استوار است."

وی ادامه می دهد: "... ما باید سیمای سرمایه داری را دچار تغییر سازیم و از آن گذار نموده به سوی سوسیالیزم نوین که مستلزم کار خسته گی ناپذیر، ولی

نستوه همه روزه به پیش رویم و آن را اعمار کنیم."

ولی در انتخابات ایالات متحده آمریکا دو کاندید که طرحهای شان برای زحمتکشان کاملاً بی مفهوم بود و برای جهان سرمایه دارای «اهمیت بزرگ» است، در برابر هم قرار داشتند. در نهایت یکی از این نماینده گان جهان سرمایه «پیروز» گردید و تکیه بر مسند قدرت سلف اش می زد و از کامپلکس سرمایه مالی - صنعتی و ادغام آن بهره ور شده به تشدید جنگ، ایجاد مناطق داغ منازعه و بالاخره معضلات بین المللی دست می یابد.

باید با صراحت ابراز داشت که تاکنون امپریالیزم جهانی در هیچ یک از مناطق جهان نتوانسته است به حل معضله پردازد، بلکه به تشدید و دامن زدن آن پرداخته است. مثالهای زنده آن را می توان در کشورهای عربی که به «بهاران عرب» مشهور اند و کلیه معضله های منطقوی در شرقمیانه و شرق نزدیک مشاهده کرد، صرف نظر از آنکه به کشورهای اروپایی، افریقایی و امریکای لاتین به شمول جنوب شرق آسیا مراجعه کرد.

و اما طوریکه می دانیم وینزویلا کشوری بود در هنگام به قدرت رسیدن «هوگو چاویز» فقر شدید، بیکاری، وضع نا به سامان تعلیم و تربیه، امور صحی، کسر شدید بودجه دولت و درآمد اندک سرانه هر باشندده دامنگیر آن بود که خوشبختانه شاخصهای به دست آمده دلالت بر حقانیت راه مردمی دولت وینزویلا می کند. دیده می شود که فقر مردم که در سال ۱۹۹۸ به ۵۰،۴ درصد رسید، اکنون به ۲۸،۵ درصد تقلیل یافته است و در همین مدت زمان فقر شدید از ۲۰،۳ درصد به ۲،۷ درصد کاهش یافته است. بیکاری که در سال ۱۹۹۸ به ۱۶،۸ درصد می رسید اکنون رقم درشت ۷،۹ درصد را بازتاب می دهد.

از آنجائیکه احصائیه های قبلی در دست نیست و از سال ۲۰۰۳ بدینسو تولید ناخالص ملی (به بیان پولی) از ۱۱۰ میلیارد دالر امریکایی به ۲۹۵ میلیارد دالر امریکایی و در آمد سرانه هر باشندده از ۴ عشریه ۲ هزار دالر امریکایی به ۱۰،۳ هزار دالر امریکایی ارتقاء یافته است.

در عرصه تجارت خارجی بزرگترین رقم صادرات با ایالات متحده آمریکا است که بالغ به ۳۱،۱ درصد و واردات آن نیز ۲۶ درصد با ایالات متحده آمریکا است.

وینزویلا ۴،۹ درصد بودجه اش را صرف خدمات صحی، ۳،۷ درصد را صرف تعلیم و تربیه و ۲،۱ درصد را صرف مسایل نظامی می کند. باید اضافه کرد که مبارزه علیه بیسوادی چنان با پیگیری انجام یافته است که امروز با کشورهای پیشرفته صنعتی جهان، هم سطح می باشد. تعلیمات عمومی اجباری بوده و هرگاه فقط سال ۲۰۰۳ را به حیث شاخص بگیریم، می بینیم که اعمار ۲۸۰۰ مکتب جدید از دست آوردهای مردمی بوده است.

در سال ۲۰۰۹ در اضافه از ۱۰۰۰ مکتب آموزش کامپیوتر از صنف اول آغاز گردید و به طور صعودی این رقم ادامه دارد.

در عرصه صحت عامه بعد از انقلاب در پهلوی دوکتوران وینزویلابی ۲ هزار دوکتور و پرسونل طبی کوبایی به ایجاد شبکه وسیع از خدمات صحی آغاز به کار نمودند و در حال حاضر ۲۰ هزار دوکتور کوبایی و ۴ هزار دوکتور وینزویلابی برای اکثریت مردم اقشار پائینی جامعه به خدمات رایگان صحی می پردازند. مترادف با بهبود شبکه عرضه خدمات صحی برنامه تغذی سالم و عرضه مواد خوراکی از طریق مارکیتهای که به وسیله سببایدی دولت قیمت مواد آن از ۳۰ الی ۷۰ درصد نازل تر از قیمت بازار است به دسترس اقشار تهیدست جامعه گذاشته می شود، سازماندهی گردیده که تعداد آن از ۱۵ هزار مارکیتهای متجاوز است. ←

باقیمانده سال انتظار و هراسها از صفحه ۲

حکومتداری خوب: تعهد به عمل آمده بود که جامعه جهانی در جهت تشکیل یک اداره دموکراتیک، سالم و خدمتگار برای مردم افغانستان کمک و تلاش خواهد کرد. اما در عمل با حمایت از افراد بی کفایت و فاسد در دستگاه دولت افغانستان در توسعه و گسترش فرهنگ فساد کمک رسانده است. ارایه ابتدایی ترین خدمات توسط ادارات کشور مملو از فساد اداری و مالی می باشد. افراد فاقد صلاحیت و فاسد در نتیجه سوء اداره و سوء استفاده بدون هیچ گونه پاسخگویی از کارکردهای نامطلوب و حتی خلاف قانون شان در گذشته، از یک مقام به مقام دیگر تبدیل گردیده و حتی ارتقا می کنند. از وضعیت و حقایق ناگوار در جامعه آشکار می گردد که امیدها و انتظاراتی که مردم بعد از سقوط حکومت سده های میانه طالبان و حضور نظامی - استخباراتی ناتو در افغانستان داشتند، به یک خواب وحشتناک می ماند. تعهدات که جهت استقرار صلح و ثبات، بازسازی و آوردن یک حکومت کارا و خدمتگار به مردم صورت گرفته، یک نمایشنامه مضحک امریکا - ناتو با خواستها و نیازمندیهای توده های رنجیده و جنگ زده کشور بوده که از دلقکهای مافیایی وطنی در نقشها استفاده به عمل آمده است، اما در حقیقت تلاشها و فعالیتهای به خاطر تامین اهداف استراتژیک دراز مدت جهان سرمایه در منطقه ره پیمایی دارد.

سال ۲۰۱۴ را سال خروج نیروهای نظامی امریکا - ناتو اعلان نموده اند. اعلام این تصمیم در بین مردم و محافل سیاسی عکس العملهای متفاوت را آشکار ساخته است. شایعه های زمره می گردند که ممکن وضعیت کشور مشابه به جنگهای تنظیمی دوران حکومت انارشی مجاهدین بعد از سقوط حکومت داکتر نجیب الله گردد. ایجاد چنین خوف و هراس در بین مردم شاید اهداف دیگری چون کنترل ذهنیت عامه را دنبال نماید به این علت که: **نخست** ذهنیت عامه را برای تداوم حضور امریکا - ناتو بعد

از سال ۲۰۱۴ در افغانستان تحت عنوان جدید، آماده سازند؛ **دوم** اینکه وضعیت رقتبار موجود کشور را برای مردم مطلوب و رضایت بخش ارایه نمایند. بیش از یک دهه حضور نظامی - استخباراتی ایالات متحده امریکا و متحدین ناتو در افغانستان به بهانه بی مبارزه علیه تروریسم برای مردم افغانستان چه دستاوردها با خود همراه داشته است:

- حاکمیت قانون و اعتماد مردم نسبت به آن در جامعه تامین نگردیده است.
- نقض کردن صریح قوانین نافذ در کشور توسط حاکمیت مافیایی و جنگ سالاران در مراکز و اطراف به شمول عالیترین مقام یکه مسولیت حراست و تطبیق آن را دارد، به شکل مداوم جریان دارد. ارگانهای قضائی عملاً در خدمت بنیادگرایان مذهبی و ناقضین حقوق بشر قرار دارند.
- اقتصاد کشور در گرو مافیای مواد مخدر قرار دارد، به سکتور زراعت و رشد سطح تولیدات زراعتی که تقریباً ۸۰٪ بخش اقتصاد را تشکیل می دهد در جهت خود کفایی توجه لازم صورت نگرفته است.
- شکاف میان فقر (اکثریت جامعه) و ثروت (یک اقلیت کمتر از یک فیصد) توسعه بیشتر و بیشتر یافته است.
- بیش از ۵۰٪ افراد مستعد به کار بیکار اند که بیشترین آنها را نسل جوان تشکیل می دهد. صدها جوان کشور به خاطر نگرانی از آینده به فرار از کشور با تحمل رنجهای زیاد مجبور گردیده که نعلشهای تعداد از آنها به فامیلهای سوگوار شان برگشته اند می شوند.
- کودکان افغان در رقت باترین وضعیت قرار داشته و شرایط جابرانه مسلط در جامعه آنها را مجبور ساخته تا به منظور سهمگیری در تامین معیشت خانواده به شاقه ترین کارها، در تناقض با کنوانسیونهای بین المللی و قانون کار، مبادرت ورزند.

چنین است تصویری مختصری از نتایج کمکهای یازده ساله امریکا - ناتو برای اکثریت محروم و جنگ زده افغانستان.

وضعیت اقتصادی - سیاسی و امنیتی کنونی، آینده اکثریت محروم جامعه و کشور را تهدید جدی می نماید. مسولیتها و وظایف نیروهای وطن دوست و پیشرو درین گستره تاریخ بی نهایت سنگین است. تبارز یک الترناتیف سیاسی نیرومند در جامعه با ایجاد یک حزب سرتاسری نیاز مبرم تاریخی بوده و پاسخ به خواستهای برحق زحمتکشان میباشد.

جالب است که غرب و ایالات متحده امریکا در مورد انتخابات وینزویلا به کدام تبصره مشخص چون جعلکاری و فریب نپرداخته اند، زیرا انتخابات در وینزویلا با چنان وسایل الکترونیکی انجام پذیرفت که اصلاً امکانات جعل و فریب نمیتواند شامل آن باشد. به همین دلیل است که دستگاهها و رسانه های تبلیغاتی ضد مردم سالاری اینبار مؤفق به راه اندازی جعل و فریب به نفع کاندید شان آقای «رادونسکی» نشدند تا بتوانند آن را به آدرس آقای «چاوینز» و طرفدارانش قلمداد کنند.

ولی در همه حال باید دانست که پیروزیهای گذشته هیچ گاهی ضامن **مطمئن** پیشروی آینده بوده نمیتواند، به خاطر آنکه وینزویلا کشور است که با وجود بخش آگاه طبقه کارگر، بخش بزرگی از طبقه بورژوا را در ساختار اجتماعی اش دارد که دومی از جانب وابسته گان شان مورد حمایت مالی و سیاسی قرار دارند.

حتا قبل از انتخابات وینزویلا، تشویش از آن وجود داشت که گویا اینبار آقای «چاوینز» از خواب و خیال خود در زمینة پشتیبانی و حراست از تهیدستان و زحمتکشان وینزویلا وداع خواهد کرد. راه اندازی این جنگ روانی - تبلیغاتی به خاطر به قدرت رسانیدن آقای «رادونسکی» در خور تعمق است.

آنچه نتیجه می شود در این مطلب خلاصه می گردد که به گونه گذشته تدوین استراتژی مشخص دارای اهمیت بزرگ است.

استراتژی کنونی نی تنها در مبارزه مردم وینزویلا، بلکه در مبارزه همه خلقهای جهان به خاطر زدودن سیاست دیکته امپریالیستی پایدردی و اصرار در ایجاد ساختار واحد است و ایجاد چنین ساختاری به سازماندهی کار سیاسی اشد ضرورت دارد تا قابلیت کار برد شیوه های مبارزه را در خلال بحران کنونی و ماهیت کثیرالجواب عرصه های مختلف آن، به خصوص عرصه اجتماعی - سیاسی، متباز سازد.

اگر دقت نمائیم، بازم توجه می شویم که انتخابات وینزویلا به ما آموخت که کار مؤثر را در کدام عرصه ها تشدید بخشیم.

درگام نخست پراکنده گی روز افزون اپوزیسیون اجتماعی است که ما باید از آن جلوگیری نموده به همسویی و همگرایی هر چی بیشتر آن همت گماشته و آن را سمتدهی نمائیم تا بتوان از این طریق به نیروی کوبنده الترناتیف و نیروی اجتماعی منسجم دست یافت.

فراموش نباید کرد که این نیرو بدون شک گسترش بیشتر می یابد، زیرا مبارزه روزمره اش شاهد دست آوردهای مشخص آن بوده، حلقات گسترده تری را احتواء می کند و به دشمن مجال ریختن آب به آسیاب تفرقه و دو گونه گی را نمی دهد. این که مردم وینزویلا از آرمانهای شان دفاع نمودند، همین واقعیت بالایی زیر ساخت آن بود، نی این که امپریالیزم نخواست است در مسایل وینزویلا مداخله کند.

آنچه بر شمریم دست آوردهای یک سیستم عادلانه اجتماعی است که همانا در خدمت زحمتکشان و تهیدستان قرار دارد. نمونه سوسیالیزم قرن بیست و یکم را با خلاقیت اندیشه بی آن می توان با در نظر داشت زمینه های ممکن در هر یک از کشورهای تهیدست و کمتر انکشاف یافته پیاده کرد.

«چاوینز» کسی بود که در ظرف این ده سال اخیر از هیچ انتخاباتی و یا ریفرندمی نهراسید و خودش را شامل آن ساخته و هر بار با اتکا به نیروی مردم وینزویلا از آنها پیروزمندان بدر آمد.

به نظر من، ما در برابر راستگرایان و دشمنان مردم به «فرهنگ جدید اجتماعی» یعنی فرهنگ انعطاف پذیری برای به دست آوردن همزونی ضرورت داریم و در صدر این دیدگاه باید این امر قرار داشته باشد که کدام فکتور ها ما را با همدیگر نزدیک می سازد و زمانیکه صلاحیت این نزدیکی را داشتیم باید به این امر بیاندیشیم که ما در کدام مواضع با همدیگر اختلاف نظر داریم. این شیوه برخورد باعث آن می گردد که ما به این واقعیت پی ببریم که نقاط مشترک همسویی و همگرایی ما بیشتر از زمینه های مورد مشاجره ماست. به خاطر تأمین و تعمیم این فرهنگ والا ضرورت به کادری ورزیده که بر گسترش روحیه همبسته گی، بشردوستی، احترام به اعتقادات اندیشه پی و عنعنوی و انساندوستانه مردم، بپردازند، ضرورت احساس می شود، تا بتوان در برابر این همه نا به سامانیها به مبارزه گسترده پرداخت.

راز موفقیت «هوگوچاوینز» و مردم وینزویلا در همین امر نهفته بود که می توان با در نظر داشت مشخصات ساختاری و عنعنوی در هر یک از کشورها آن را به تحقق رسانید.

چنان حرکت اجتماعی قرار دارد که با رسیدنش به آماج فرجامین، یعنی جامعه داد، بنیاد ضرورت وجود این تیوری را منتفی می سازد. در جامعه فاقد تضادهای طبقاتی، ضرورت تیوری مبارزه طبقاتی خاموش می گردد.

این گرایش، تحلیل واقعیت جامعه افغانی را هرگز فدای قالبهایی از پیش ساخته دستگاہ های جزمی اندیشه یی نخواهد ساخت. استراتژی و تاکتیکهای حزب پیوسته بر واقعیت افغانی و اوضاع مشخص منطقه و جهان تکیه خواهد داشت، نی بر کدام الگوی از پیش ساخته ذهنی!

از نگاه پیوندهای اجتماعی، حزب صرف شعار طبقه کارگر را عنوان نخواهد کرد، بل، مجموع زحمتکشان افغانستان، یعنی همه طبقات و اقشاری را که در اثر سلطه مناسبات استثمارگرانه سده های متوالی و حاکمیت ارتجاع قرون وسطایی زیر پوشش ناتو در بستر بینوایی، فقر، بیسوادی، بیماری و ده ها فاجعه دیگر به سر می برند، تکیه گاه اجتماعی خود تلقی می کند و از آنها نمایندگی و حمایت می کند.

چنین است رفقای عزیز راستاهای فکری که رهبری ائتلاف برای پایه گذاری حزب بعدی در معرض تفکر جنبش دموکراتیک کشور قرار می دهد. ما جداً مصمم هستیم که نوزایی جنبش متشکل دموکراتیک کشور را در گسست قانونمند از جنبه های تاریک و عناصر منفی چپ دیروزی افغانی به سر رسانیم. همه پرسى از اعضای سازمانهای مشمول ائتلاف و مبارزان تشکیل نیافته جنبش در باره ویژه گیهای حزب واحد فردای ما جریان دارد. بار نخست است که به صفوف جنبش مراجعه می شود تا خود، وضع را تحلیل کرده، نظریات و پیشنهادهای خود را در باره حزبی که فردا عضویت آن را کسب می کنند، ارایه بدارند. دموکراسی مستقیم چنین است که مبارزان صف سرنوشت سازمان شان را تعیین کنند و ما به این اصل همیشه وفادار خواهیم ماند. تجربه تلخ احزاب چپ دیروزی گواهی می دهند که غضب حقوق و صلاحیتهای صفوف توسط ارگانهای مرکزی حزب، باعث بروز دیکتاتوری مقامات و ارکان بیروکراتیک حزب می گردد. با چنین روشنبینی است که ما گامهای اول تدارک کنگره اساسگذار را خواهیم برداشت و از شما و همه اعضای سازمانهای ائتلاف و مجموع رهروان جنبش دموکراتیک و مترقی کشور دعوت می کنیم تا ما را در این راه سترگ تاریخی یاری رسانید.

رفقا و همزمان عزیز،

تحقق آرمان بزرگ و شریفانه ما در شرایطی مطرح است که سرزمین ما در مرحله پپیچیده و دشوار تاریخ خود قرار می گیرد. خروج اعلان شده قوای ناتو و کاهش نیروهای مسلح امریکایی ناگزیر برای مدت زمانی بی ثباتی و بی امنیتی بیشتر را از پی خواهند داشت و زمینه مساعدتر را برای تحقق اهداف استراتژیک پاکستان، ایران، روسیه چین و شماری از کشورهای عربی فراهم خواهد ساخت. گسترش مداخلات بیرون از یک سو و زلزله حاکمیت از سوی دیگر، به تشدید تضادها، اختلافها و رقابتهای بین ارکان مختلف ارتجاع قرون وسطایی برخاسته از جهاد دیروزی در پیوند با مافیای مواد مخدر، خواهد انجامید. توسل به اقدامات مسلحانه جهت حل این تناقضات از بسترهای مساعد برخوردار خواهد شد.

از همین اکنون کشمکش بین ارتجاع حاکم و ارتجاع مخالف حاکمیت برای پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۴ به شدت ادامه دارد. اگر امروز در حضور قوتهای ناتو، این کشمکشها شکل مسالمت آمیز را دارند، در وضع بی ثبات تر آینده، به گونه های دیگری ادامه خواهند یافت. مجموع حرکتها داخلی ارتجاع به تضعیف بیشتر آن و کاهش روز افزون اعتبار آن در مقیاس ملی و جهانی خواهد انجامید. با چنین چشم انداز تیره یی که بر فردای کشور سایه افکنده است، ابعاد مسوولیتها تاریخی جنبش دموکراتیک مردمی رقم زده می شوند. تنها شکل نیروهای مترقی در یک سازمان بزرگ سیاسی، خواهد توانست پاسخی درخور برای آن وضعیت پیش کشد.

باقیمانده سخنرانی رفیق عبدالله نایی . . از صفحه اول

افغانستان و ارایه یک برنامه مترقی و دموکراتیک برای برون کشیدن کشور از وضع فاجعه بار ناشی از حاکمیت ارتجاع قرون وسطایی، **تشکل در یک حزب واحد سراسری را نیز به حیث هدف اساسی خود قرار داده اند.** جلسات منظم و سازنده هیئت رئیسه ائتلاف و شورای عالی در جریان نه ماه گذشته، فضای جدیدی را برای رفع سوء تفاهمها، نزدیکی مواضع، تحکیم روحیه همبسته گی، پرورش صراحت در موضعگیریهای اندیشه یی و سیاسی و تلاش دسته جمعی برای تحقق اهداف پلاتفورم ائتلاف، به وجود آورده است. جا دارد در زمینه از کار و تلاش مسوولان سازمانهای مشمول ائتلاف به قدردانی یاد کرد. به یقین حزب واحد آینده ما و جنبش مترقی کشور، تلاشهای تاریخی آنها را فراموش نخواهند کرد.

رفقای عزیز،

هفت حزب و سازمان متشکل در ائتلاف جداً مصمم اند که در آینده نزدیک مرحله دوم انکشاف ائتلاف را مبنی بر فراهم آوری شرایط لازم برای راه اندازی کنگره اساسگذار حزب واحد سراسری دموکراتیک، آغاز نمایند. شما واقفید که از چند ماه بدین سو، بحث در باره ایجاد حزب در تمام جلسات هیئت رئیسه به حیث یکی از مواد دایمی آجندا جریان دارد. یک ماه پیش تصمیم گرفته شد تا سمیناری در باره "حزب و ویژه گیهای حزب مدرن و دموکراتیک" دایر گردد که به دنبال آن ورکشاپی برای اشاعه دستاوردهای تیوریک و شناختی آن با شرکت تعداد قابل ملاحظه یی از اعضای سازمانهای مشمول ائتلاف در کابل سازماندهی خواهد شد.

این اقدامات به منظور آن روی دست گرفته می شوند تا روند اساسگذاری حزب سراسری بر بنیاد یک نگرش علمی و شناخت دقیق وضعیت عینی و مشخص جامعه و جنبش دموکراتیک و دادخواه افغانی، متکی گردد. حزبی باید در فرایند تکامل ائتلاف پدیدار گردد که از یک سو با زنده گی توده های مردم پیوند ارگانیک داشته باشد، نیازها و منافع مادی و معنوی آنها را در وضعیت سیاسی تمثیل کند و مطالبات برحق آنها را به تحقق برساند و از سوی دیگر دارای چنان ساختار و اصول زنده گی درونی باشد که دموکراسی واقعی، شفافیت، صراحت، صداقت، وفاداری و روحیه عالی وقف و از خودگذری را در پراتیک روزمره خود به کار بندد. حزبی که در چشم انداز پویا بلندگی ائتلاف قرار دارد نیازمند جهانبینی خواهد بود که بتواند از فراسوی ایدئولوژیهای دیرینه یا معاصر، کلید فهم علمی جامعه افغانی را در همه ابعاد آن، عرضه کند. در این زمینه دو گرایش افراطی در جریان دو دهه اخیر در جنبش دموکراتیک کشور شکل گرفته اند، **یکی آن** که با هراس از فروغلتیدن دوباره حزب بعدی به پرتگاه خشک اندیشی، باورمندی مذهبی وار و دگماتیسم ایدئولوژیک ویرانگر، مراجعه به هر گونه دستگاه منسجم فکری را مردود می شمرد و ضرورت داشتن آن را برای یک حزب - ولو حزب آینده ساز باشد - نفی می کند. **دو دیگر** آنکه ایدئولوژی را پایه و اساس تشکل در یک حزب پنداشته، **یکسانی** نظر، داوری و اسلوب تفکر را اصل عدول ناپذیر تعلق به حزب می داند. اما **گرایش سومی**، که فراتر از این دو تمایل مسأله نقش اندیشه و تیوری علمی را در زمینه تحلیلهای حزب تدوین برنامه های دورنمایی و مقطعی آن، رهنمایی حرکتها اجتماعی و سازماندهی پراتیک سیاسی حزب در وضعیت سیاسی کشور، مورد بحث قرار می دهد، خود این تیوری را نیز در مقام یک پدیده اجتماعی - تاریخی عصر ما قرار می دهد، یعنی نسبی بودن و گذرا بودن آن را در پهنه تاریخ می پذیرد و آن را پیوسته در پیشرفت و دگرگونی می بیند. مشهور است که این تیوری در خدمت

باشند. پس مشکل در کجاست؟ من رفقای رهبری حزب ملی ترقی وطن را صمیمانه و با احساس مسوولیت به اتخاذ تصمیم شجاعانه برای پیوستن به ائتلاف ترغیب می کنم.

رفقا و دوستان گرانقدر،

من در دوران ریاستم تلاش خواهم کرد تا روحیه همبسته گی را در هیئت رئیسه و دیگر ارگانهای ائتلاف تقویت کنم، با رهبریها و فعالان سازمانهای عضو ائتلاف در مورد انکشاف ائتلاف و وضعیت کشور تبادل نظر نمایم و تدارک کنگره اساسگذار حزب فردای ما را مشمول برنامه کوتاه مدت آنان سازم.

در آغاز ماه فروری ۲۰۱۳، بنا به دعوت حزب کمونیست فرانسه، هیئت رهبری ائتلاف در سی و ششمین کنگره آن حزب در پاریس اشتراک خواهد کرد. من به حیث رئیس دوره یی تلاش خواهم کرد تا از تریبیون پُر اعتبار آن کنگره، هویت و اهداف ائتلاف ما را معرفی بدارم و با استفاده از فرصت، با نماینده گان احزاب مترقی جهان گفتگو کنم.

چنین اند رفقای عزیز وظایفی که در آینده نزدیک فرا راه ما قرار دارند. من باور دارم که با اتکا به نیروی فکری و عملی شما و همه فعالان سازمانهای عضو ائتلاف، خواهیم توانست وظایف نامبرده را به سر رسانیم.

- زنده باد مردم زحمتکش افغانستان؛

- پیروز باد داعیه برحق رزمنده گان جنبش دادخواه و دموکراتیک افغانستان.

پرویز اکبر نصرتی

وضعیت جوانان افغانستان

جوانان افغانستان همانند کشورهای دیگر نیروی بالنده ای اند که برای رشد سالم، شرکت هدفمند و موثر در اعتلای جامعه و انتقال میراثهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن به نسل بعدی، به رهنمایی و همکاری نیاز دارند. متأسفانه در طی سی سال و اندی که بازیگران منطقه و جهانی با همدستی ارتجاع داخلی سرگرم رقابتهای قدرت طلبی و زورگویی بوده و هستند، سنگینی دشواریهای ناشی از بحران فزاینده یی این مرحله را عمدتاً جوانان به دوش کشیده اند.

ارقام نشان می دهند که روز تا روز قشر جوان کشور نه تنها به لشکر بیسوادان می پیوندد بلکه شمار بیکاران را نیز افزایش میدهد. قرار معلوم سالانه (۱۷۰۰۰۰) جوان از مکاتب کشور فارغ می گردند که از جمله صرف (۳۷۰۰۰) تن به مؤسسات تحصیلات عالی و متوسط، خصوصی و دولتی چانس شمولیت می یابند و از تمام مؤسسات تحصیلات عالی و متوسط سالانه از ۱۰ الی ۱۵ هزار تن فارغ می گردند که از این تعداد، سالانه صرف (۸۹۰۰) تن فرصت کارایی دارند. بد بختانه این تعداد اندک، صاحبان واسطه و یا زر اند که با رشوه دهی و یا وساطت مقامات دولتی صاحب کار می شوند.

بنابراین از جمله (۱۷۰۰۰۰) تن فارغ صنف ۱۲ هر سال، (۱۳۳۰۰۰) تن آن طعم تلخ بیکاری را می چشند و (۳۷۰۰۰) باقیمانده بعد از چهار سال و یا دو سال به بیکاران می پیوندند!

تمام نهادهای اداری، قضایی و امنیتی مسوول عملاً در طی سالهای جهاد نابود شده و آنچه امروز ایجاد گردیده قابلیت اجرای امور جاری و توانایی لازم دفاعی - امنیتی را ندارد. سیاست اجتماعی رژیم حاکم هیچ امیدی را در جهت ایجاد شغل برای جوانان باقی نمی ماند.

بناءً حالت و اوضاع کشور برای قشر جوانان و مردم ما تاریک است و آینده نسل ما تاریکتر.

روند تضعیف درونی ارتجاع، تشدید مداخلات ویرانگر بیرون، خود حضور یک نیروی سیاسی مردمی را در وضعیت سیاسی جهت تضمین بقای کشور مطالبه می کند. حزب که ساخته خواهد شد باید چنان نیرومند، مصمم، هشیار و مدبر باشد که بتواند به حیث الترناتیف ارتجاع جهت حل مسایل بزرگ کشوری و مردمی در یکی از پیچیده ترین و نا معلوم ترین مقطعیهای تاریخ افغانستان، در پهنه سیاست کشور مطرح گردد. رفقا به یقین دشواری کارهای بعدی ما را تصور کرده می توانند.

برخی از دوستان انتظار دارند تا ائتلاف همین اکنون در "بازی قدرت" که بین ارتجاع حاکم و ارتجاع مخالف جریان دارد، شرکت کند. به این دوستان باید یادآور شوم که تناسب قواء در این بازی چنان است که ائتلاف در همه حالتیهای ممکن، ابزاری در دست ارتجاع خواهد بود. ما باید روی استقلال اندیشه یی، سیاسی و سازمانی ائتلاف امروزی و حزب فردای ما تأکید ورزیم و در مقام یک نیروی سیاسی خارج از دایره عملکرد ارتجاع در وضعیت سیاسی، در پهنه تاریخ عروج کنیم. زحمتکشان افغانستان باید سیمای شفاف، متعهد و پاکیزه سرشت این نیرو را ببینند، به حقانیت راه و پراتیک آن باور حاصل کنند و در نهایت به آن به حیث نماینده سیاسی و آئینه آرمانهای شان اعتماد کنند. هرگونه پیوند نا موجه و هرگونه معامله گری سود جویانه با ارتجاع، از اعتبار سیاسی ائتلاف خواهد کاست. ما جداً متوجه هستیم که در دام چنین وسوسه ها نیفتیم.

رفقا و همرفهان عزیز،

شورای خارج کشور ائتلاف در نظر دارد تا در آینده نزدیک گردهمایی بزرگی را از کادرها و فعالان سازمانهای ائتلاف و شخصیتهای جنبش مترقی کشور که در مهاجرت ناگزیر به سر می برند، در اروپا برپا دارد. این گردهمایی فرصت و زمینه یی خواهد بود تا فرقه گرایی سازمانی، اقتدا گری مذهبی وار، اختلافات سلیقه یی و ذات البینی و رقابتهای ویرانگر کنار گذاشته شوند و اهداف و آرمانهای پلاتفورم ائتلاف که محور برنامه حزب فردای ما را تشکیل می دهند، همراه با چه گونه گی راه اندازی امور مقدماتی کنگره اساسگذار این حزب، در محراق توجه قرار گیرند.

اعضای شورای خارج کشور ائتلاف با چنین احساس مسوولیت مصروف سازماندهی گردهمایی نامبرده اند. جا دارد از تلاش رفقای هیئت حزب مردم افغانستان که ریاست دوره یی آن شورا را اکنون به عهده دارند به قدر دانی یاد کنم که روحیه رفیقانه را فراتر از برخوردهای گذشته قرار می دهند و فضای کار سازنده مشترک را ارج می گذارند.

در رابطه با گسترش ائتلاف باید یادآور شوم که تماسها و گفتگوها با رفقای رهبری و کادرهای "حزب ملی ترقی وطن" از دیر زمانی بدین سو ادامه دارد. با وجود گرایش مسلط برای پیوستن به ائتلاف و به دنبال آن ایجاد حزب سراسری فردا، هنوز تصمیم صریحی از رفقای رهبری این حزب در اختیار نداریم. با استفاده از فرصت، به حیث رئیس دوره یی ائتلاف، از همه نهادهای سیاسی ترقیخواه کشور و به خصوص از رفقای «حزب ملی ترقی وطن» صمیمانه دعوت می کنم تا منافع علیای جنبش دموکراتیک را فراتر از اختلافات جزئی قرار دهند و به ائتلاف بپیوندند تا با هم یکجا کار تدارک کنگره حزب واحد سراسری را آغاز کنیم. این رفقا به یقین می دانند که ما در وضعیت کنونی فرصت زیادی در اختیار نداریم تا موضوع اساسگذاری حزب سراسری را به فرادهای دور حواله کنیم.

وجود اختلافات فرعی و حتا تاکتیکی در دورن احزاب بزرگ، امر عادی است. من گمان نمی کنم و از صحبتیایی که با رفقای حزب ملی ترقی وطن داشته ام، نیز چنین استنباط نمی شود که آنان با ائتلاف اختلافات استراتژییک داشته

نگاهی کوتاه در مورد چرخشهای اقتصاد سیاسی

(بخش دوم به ادامه شماره قبلی)

آدام اسمیت (پدر علم اقتصاد):

پیش از آنکه در مورد آدام اسمیت، بنیان‌گذار مکتب کلاسیک و پدر علم اقتصاد چیزی بنویسم باید گفت؛ آن طوریکه در مقدمه‌ی ترجمه فارسی کتاب معروف، ثروت ملل، آمده است، "یک اسمیت شناس، متبحر در علم اقتصاد لازم است، و چند صد برگ کاغذ و حوصله فراوان و اندیشه فارغ از تعصب" تا چیزی و یا نقدی در باب آثار، نظریه‌ها، تحلیلها و تیوریه‌های آدام اسمیت نوشت. آنچه که در این نوشتار بازتاب داده میشوند، فقط چند حدیثی است به منظور حد اقل آشنایی علاقه‌مندان اقتصاد سیاسی، با نظریه‌های این اقتصاددان برجسته جهان و نقش موصوف در اساسگذاری اقتصاد سیاسی پیشرو علمی.

زنده گینامه اسمیت:

آدام اسمیت در سال ۱۷۲۳ در اسکاتلند در شهر «کرک کالدی» در نزدیکی ادینبورگ انگلستان، دیده به جهان گشود. پدر وی که مأمور بازرسی از گمرک بود، مدتی پس از تولد وی وفات نمود و وظیفه سرپرستی آدام اسمیت را مادرش برعهده گرفت.

او در سال ۱۷۵۱، به سمت استادی "دانشگاه گلاسکو" منصوب شد و به تدریس درس فلسفه اخلاق پرداخت. او در سال ۱۷۵۹، اولین اثر عظیم علمی‌اش را به نام نظریه احساسات اخلاقی، نوشت.

در سال ۱۷۶۳، پس از دریافت یک پیشنهاد برای تدریس خصوصی برای «دوک بولکو»، که یکی از اشراف زمانه خود بود، از دانشگاه استعفا داد و خانواده «بولکو» را به مدت سه سال، در سفر قاره اروپا، همراهی کرد.

وی پس از پایان مسافرت، نگارش "کتاب ثروت ملل" را آغاز نمود. نگارش این کتاب، که دوازده سال به درازا کشید و در زمان حیاتش به زبانهای دنمارکی، فرانسوی، آلمانی، ایتالیایی و اسپانیایی ترجمه شد، یک انقلاب علمی در جهان محسوب می‌شود. (این کتاب در سال ۱۳۷۶ خورشیدی به زبان فارسی ترجمه شد). آدام اسمیت هیچ گاه ازدواج نکرد، او در ۱۷ جولای ۱۷۹۰ وفات کرد و به علت تأثیرات انقلاب فرانسه، مرگ او در چشم هیچ کس مهم نیامد و او را در گوری که بر آن نوشته شده است "آدام اسمیت نویسنده ثروت ملل اینجا خفته است"، دفن کردند.

فشرده برخی از دیدگاههای اسمیت:

نظریه تولید،

او برای اولینبار با اهمیت دادن به نیروی کار، از انرژی و قدرت انسانی، به عنوان یکی از منابع ثروت اقتصادی نام می‌برد. همین امر باعث شد که دانشمندان و اقتصاددانان بعدی به این مسأله اهمیت بیشتری دهند. وی میخواست عامل کار را در مقابل قوای طبیعت، به عنوان مهم ترین محرک تولید بشناساند. در واقع، زمین و سرمایه، بدون کمک و همکاری نیروی کار، قادر به تولید کالایی نخواهند بود.

سه عامل اساسی کار عبارت اند از: زمین- کار - سرمایه.

تقسیم کار،

اسمیت معتقد است که نیروی کار، هنگامی در فرآیند تولید مؤثر خواهد بود، که تقسیم کار، به مرحله اجراء درآید. به این صورت که برای تهیه هر کالا، هر جزء از آن کالا را فردی به عهده بگیرد؛ تقسیم کار سبب می‌شود بهره‌وری و مهارت نیروی کار به طور نسبی افزایش یابد. علاوه بر این، تعداد زیاد ماشین، سبب

تسهیل و ساده‌گی کار شده و در زمان کار، صرفه‌جویی خواهد شد.

نیروی کار مولد و غیر مولد،

وی نیروی کار مولد را در حیطه کالا (اشیا) پنداشته و از خدمات، نامی نمی‌برد. او کار صنعتگران و تاجرها (بازرگانان) را به اندازه کشاورزان، مولد نمی‌دانست.

ارزش مبادله،

اسمیت، ارزش مبادله کالاها را ناشی از دو چیز می‌داند: ۱- کمیابی، ۲- کار، به طور طبیعی، کالاهایی که دارای ارزش استفاده زیاد هستند، غالباً از نظر مبادله، دارای ارزش کم و یا در برخی موارد، فاقد ارزش‌اند؛ مثلاً آب. برعکس، کالاهای دارای ارزش مبادله زیاد، عموماً ارزش استفاده زیادی ندارند؛ مثلاً الماس.

کار،

یکی دیگر از مسایلی است که به کالاها ارزش مبادله می‌بخشد. وی اعتقاد دارد که قیمت طبیعی یا ارزش واقعی هر کالا، برای کسی که می‌خواهد آن را به دست آورد، معادل زحمت و رنجی است، که برای تحصیل آن متحمل شده است. اگر شخص تولیدکننده بخواهد کالای تولیدی خود را با کالای دیگری مبادله کند، قیمت کالا، معادل مقدار کاری خواهد بود که صرف تولید شده است. بنابر این، کار، معیار ارزش مبادله تمام کالاها است.

توزیع ثروت،

آدام اسمیت در نظریه توزیع ثروت، سه عامل را دخیل می‌داند:

۱- دستمزد: نرخ دستمزد، در اکثر موارد، با تعادل عرضه و تقاضای آن به دست می‌آید، در کتاب «ثروت ملل» رابطه میان دستمزد و رشد جمعیت نیز مورد بررسی قرار گرفته است.

۲- بهره: هرگاه یک فرد مازاد بر احتیاجات معیشتی خود، دارای ذخایر مالی باشد، می‌کوشد تا از این ذخایر برای کسب درآمد استفاده کند.

{البته اسمیت میان سود و بهره، تفاوتی قایل نیست و از سود، به‌عنوان بازدهی که شامل بهره و پاداش مخاطره (ریسک سرمایه) است، نام می‌برد.}

۳- اجاره زمین: وی اعتقاد دارد که اجاره زمین، سهم مالک از تولید ملی است. توابع و فکتورهای رشد و توسعه اقتصادی،

نخستین بار نظریه منظم و تدوین شده در مورد رشد و توسعه اقتصادی؛ در مکتب کلاسیک، توسط اسمیت ارائه شده است. در این نظریه، مباحث و توابع اقتصادی آتیه مطرح است:

- تولید تابع عوامل تولید است؛
- سرمایه‌گذاری تابع سود است؛
- تراکم سرمایه موجب پیشرفت فنی می‌شود؛
- سود، به عرضه نیروی کار و سطح تکنیک بسته گی دارد؛
- تعداد کارگران فعال، به میزان دستمزد (سهم عامل کار از درآمد ملی) بسته گی دارد؛
- دستمزد به حجم سرمایه‌گذاری بسته گی دارد.

آدام اسمیت پروسه رشد اقتصادی را در نظام سرمایه داری می‌بیند. و در مورد رشد و توسعه اقتصادی در شیوه تولید سرمایه داری، چنین استدلال و توضیح می‌نماید: «سرمایه‌داری، نه تنها منابع تولیدی را در جهت با ارزش‌ترین کاربردها هدایت می‌کند، باعث رشد و پیشرفت اقتصادی نیز می‌شود. رفاه اقتصادی به ظرفیت تولیدی بسته گی دارد؛ ظرفیت تولیدی و هم به نوبه خود به انباشت سرمایه و تقسیم کار وابسته است. ←

کتاب ثروت ملل اسمیت،

از آنجاکه نوشته های آدم اسمیت به ویژه "ثروت ملل"، بازتاب دقیق شرایط اقتصادی، اجتماعی و معنوی عصری است که در آن اقتصاد سیاسی به مثابه یکی از عرصه های با اهمیت، مشمول دایره علوم اجتماعی شد. بدون تردید درنگ گذرا به این اثر خالی از مفاد نخواهد بود.

"ثروت ملل"، که شامل پنج کتاب است، از معتبرترین و معروف ترین آثار اقتصاد کلاسیک است که به وسیله آدم اسمیت نگاشته شده است.

اسمیت نوشتن کتاب ثروت ملل را در فرانسه آغاز کرد و پس از مراجعت به انگلستان در سال ۱۷۶۶ تحقیقات خود را در مورد آن ادامه داد و در سال ۱۷۷۶ کتاب مذکور به چاپ رسید، این همان سالی بود که اعلامیه استقلال امریکا منتشر گردید.

برای آشنایی با محتوای «ثروت ملل» مفید است که به خود کتاب مراجعه نمائیم. آدم اسمیت در مقدمه یی این اثر خود که به حق می توان آنرا سنگپایه اقتصاد سیاسی خواند می نویسد: "... در میان ملل وحشی که از حیوانات یا صید ماهی گذران می کنند، هر شخصی که قادر به کار کردن باشد، کم و بیش در کار مثمر اشتغال دارد و تا آنجا که امکان داشته باشد، می کوشد که نیازها و وسایل پرداخت زنده گی را برای خودش و یا خانواده و قبیله اش و... فراهم کند، اما این ملتها چنان با فقر و فاقه دست به گریبان اند که از شدت استیصال و بیچاره شدن غالباً به درجه تزلزل اخلاق سقوط می کنند که کودکان و نوزادان، افراد مسن و کسانی که مبتلا به بیماریهای لاعلاج شده اند، مستقیماً خودشان از بین می برند و یا آنها را در گوشه یی رها می کنند که از گرسنه گی تلف شوند...".

در بین کشورهای متمدن و ثروتمند، با این که تعدا کثیری از مردم اصلاً کار نمی کنند و بسیاری از آنان ده برابر و گاهی صد برابر محصول کار یک نفر را مصرف می کنند، مع هذا کل محصول کار جامعه آنقدر زیاد است که همه آنها اغلب به حد وفور از آن بهره مند می شوند، و یک کارگر، حتی از فقیر ترین و پائین ترین طبقات اگر صرفه جو و کوشا باشند، ممکن است سهم بیشتری از مایحتاج و وسایل آسایش زنده گی داشته باشند تا یک فرد غیر متمدن در یک کشور ابتدایی.

علل این ترقی، یعنی بهبود نیروی مولد کارگر، نظم و نسقی که به موجب آن محصول وی طبیعتاً بین طبقات و گروههای مختلف جامعه توزیع می شود،

موضوع کتاب اول بحث ما (ثروت ملل) را تشکیل می دهد.

کتاب دوم، در باره موجود سرمایه، و نحوه یی که سرمایه به تدریج انباشته می شود و میزان مختلف نیروی کاری که به حرکت در می آید و راه های گوناگون به کار افتادن سرمایه مزبور بحث می کند.

مللی که مهارت، چیره دستی و بصیرت کارگر، در کار بُرد نیروی کار در آن بسیار پیشرفت کرده است، نقشه ها و طرحهای بسیار متفاوتی در هدایت و اداره کردن عمومی اشتغال به کار برده اند، و همه این نقشه ها به یک نسبت در افزایش و عظمت محصول آن ملت موثر نبوده است.

سیاست و خط مشی بعضی از ملل موجب تشویق و دلگرمی فوق العاده صنعت در تمام کشور شده است، خط مشی بعضی از دولتها فقط سبب تشویق صنعت شهرها شده است. به ندرت اتفاق می افتد که یک ملت نسبت به انواع صنایع با بی نظری و به طور یکسان رفتار کرده باشد. از زمان سقوط امپراطوری روم سیاست و خط مشی اروپا نسبت به هنرها، صنایع، تجارت، که جزو صنایع شهری است، مساعد تر بوده است تا کشاورزی که صنعت روستا است، ←

با تقسیم کار و تخصص نیروی انسانی، بهره وری کار بالا رفته و درآمد واقعی افزایش می یابد. با افزایش درآمد، سود زیاد شده و پس انداز و سرمایه گذاری افزایش می یابد؛ که خود، باعث پیشرفت در شیوه فنی تولید خواهد شد. در نتیجه، هزینه ها کاهش یافته و میزان سود را افزایش می دهد و پس انداز و سرمایه گذاری بیشتر، ممکن می شود. از طرف دیگر، با ازدیاد سرمایه گذاری، تقاضای نیروی کار شدت می پذیرد و در وضعی که عرضه نیروی کار ثابت باشد، دستمزد واقعی بالا رفته و در حدی بالاتر از سطح معیشتی دستمزد قرار می گیرد.

به مرور زمان، جمعیت رشد می کند و عرضه نیروی کار را بالا می برد و دستمزد واقعی را به اندازه ی پیشین، یعنی حد معیشتی، تنزل می دهد. با افزایش عرضه نیروی کار میزان سود دوباره بالا رفته و بر مقدار پس انداز و سرمایه گذاری می افزاید.

هرگاه **میزان پیشرفت فنی** در حد افزایش سرمایه گذاریها و در نتیجه، تقاضای نیروی کار از رشد جمعیت و عرضه آن پیشی گیرد، میزان دستمزد روند صعودی خواهد داشت و در هر مرحله، به علت رابطه مستقیم بین انباشت سرمایه، بهره وری کار و میزان تولیدات واقعی، می توان بیان داشت که رشد تولید سرانه از مصرف سرانه بیشتر است. از این رو اقتصاد دارای رشد ثابت و منظمی خواهد بود.

دست نامریی،

اسمیت اعتقاد دارد در اقتصاد بازار، بازار به صورت غیر متمرکز به تنظیم روابط عرضه و تقاضا پرداخته و در **شرایط رقابت کامل**، وضعیت موجود را به طور خودکار تعدیل می نماید. در این نظام نیاز، باعث ایجاد تولید گشته (یعنی یک دست نامریی، نیازمند را به سمت تولید می کشاند) و هیچ ضرورت به دستور برای تولید نیست. در این نظریه، اگر تولیدکننده گان، کالاها را گرانتر از قیمت بازار بفروشند، موجب ورود تولیدکننده گان دیگر به تولید آن کالا خواهند شد. در نتیجه، وفور کالا ایجاد شده و سپس قیمت کاهش می یابد. دست نامریی سبب تخصص در تولید، تعیین قیمت توسط بازار و تصحیح رفتارهای غیر اقتصادی در جامعه خواهد شد. همین امر دلیلی برای **بی نیازی سیستم اقتصاد آزاد به عدم دخالت دولت در بازار است.**

نقش دولت،

اسمیت برای دولت سه وظیفه قایل است:

- ایجاد شرایطی که از طریق آن، دولت، امنیت خارجی کشور را تأمین کند.
 - تأسیس و اداره سازمانهایی که امنیت داخلی کشور را تأمین می نماید.
 - تولید برخی از کالاهای عمومی و فراهم آوردن خدمات اجتماعی که بخش خصوصی به طرز سودمند نتواند آنها را تولید و یا ارائه نماید.
- وی با توجه به این که عموماً حمایت از صنایع داخلی باعث ایجاد انحصار می گردد اعتقاد داشت که دخالت دولتها باعث انحصار و در نتیجه بالا رفتن قیمتتها خواهد شد.

تجارت خارجی،

در مورد تجارت خارجی اسمیت باور دارد که، در مبادلات خارجی هر دو کشور سود می برند. نظریه تجارت خارجی اسمیت، براساس اصل تقسیم کار بین المللی بنا شده است. در این نظریه، نفع هر کشور در این خواهد بود که کالا را ارزان بخرد و کالایی را صادر کند، که هزینه تولید آن کمتر از قیمت جهانی است. البته اسمیت ذخیره طلا و نقره را متضمن پیشرفت اقتصادی نمی داند.

باقیمانده سرمقاله از صفحه ۱

حرکت نوپای انسجام دوباره نیروهای مترقی افغانستان را در تزلزل و آشفته گی نگه داشته است. بدین منظور بوجود آوردن فضا و روحیه جدید کار مشترک در جهت تحقق اهداف پلاتفورم ائتلاف از همان آغاز موجودیت آن در سرخط وظایف احزاب و سازمان های عضو قرار گرفت. رهبری ائتلاف در مدت کوتاه فعالیت این نهاد توفیق یافت تا فضائی را فراهم سازد که مسایل مطروحه بدون بروز سوء تفاهم و رنجش متقابل، با موضعگیری های شفاف و روحیه همکاری و همبستگی مورد بحث و بررسی قرار گرفته دیدگاه های اندیشه ای - سیاسی سازمان های مختلف با صراحت کلام پیشکش گردند. می توان نتیجه گرفت که فرهنگ سالم گفتمان در نشست ها و تدابیر ائتلاف در حال ظهور و استحکام است.

فضای جدید مستولی بر کار و فعالیت ساختارهای رهبری ائتلاف بستر مناسبی را برای گسترش ائتلاف و آغاز اجرای عملی وظیفه نخستین آن مبنی بر "انسجام سازمانها و نیرو های دموکرات، ترقیخواه و تحول طلب و تأمین اتحاد آنان در یک نهاد سراسری بر اساس اندیشه نقد و انعطاف پذیر" مساعد ساخت. اکنون هفت حزب و سازمان سیاسی که بخش قابل ملاحظه "چپ دپروز" را همراه دارند، به اندیشه های چپ کلاً و یا قسماً متعهد مانده و معاملات سیاسی با هر دو جناح ارتجاع - رژیم حاکم و اپوزیسیون - را به خاطر شرکت در بازبهای قدرت مردود می شمارند، شامل ائتلاف احزاب و سازمانهای دموکرات و ترقیخواه افغانستان اند.

بدون شک در صورت تبارز قاطعیت، عزم متین و اراده سالم سیاسی اعضای سازمانهای عضو ائتلاف، فرایند گسترش آن ادامه یافته تعداد بیشتر تشکلهای نیروهای مشمول نسل دیروز و امروز و شخصیتهای مستقل سیاسی دارای اندیشه های چپ و ترقیخواهانه به آن خواهند پیوست.

همانگونه که در جلسه مورخ ۱۶ جدی ۱۳۹۱ شورای عالی ائتلاف نیز مطرح گردید سیر مثبت روند تکامل ائتلاف در ماه های اخیر باعث شد تا مفکوره گذشت به مرحله بعدی انکشاف آن قوت یافته و موضوع "ایجاد حزب واحد ترقیخواه، سراسری و تاثیرگذار بر وضعیت سیاسی" در بین احزاب و سازمانهای عضو ائتلاف به بحث گذاشته شود.

مبهن است که پروسه رشد، توسعه و انکشاف ائتلاف تا مرحله تدویر کنگره اساسگذار حزب سراسری زحمتکشان به ساده گی طی نشده دشواریهای معینی را در قبال خواهد داشت. اعمار مسکن واحد سیاسی به وسیله سازمانها و مجامع متعددی که با وجود سنگر مشترک مبارزه در گذشته و پیشینه فکری - سیاسی واحد یا همگون، تناوب و ناهنجاریهای اوضاع دو دهه اخیر را تجربه کرده بیشتر متفرق بودند تا متحد و اکنون علی الرغم برخورداری از گرایشهای مشترک در تفکر و عمل، با ذهنیتها، سلیقه ها و برداشتهای متنوع از قضایا وارد معرکه اتحاد می شوند امر ساده بی نیست. اما در صورتیکه ژرفا و پهنای مصیبتهای اجتماعی ناشی از اوضاع سیاسی، اقتصادی و امنیتی کنونی دقیقاً مورد مطالعه گرفته و سازمانهای عضو ائتلاف رسالت و مسوولیت خود را در قبال نجات میلیونها انسان زحمتکش جامعه افغانستان از ورطه مظالم و بیداد حاکم به درستی درک نمایند توفیق گذر از دشواریهای موجود را نصیب خواهند شد.

در راستای اتخاذ تدابیر به مقصد رسیدن به تفاهم در جهت هموار ساختن راه برای تدارک و برگزاری کنگره حزب مورد نظر، فاکتور زمان را نباید از توجه دور گذاشت. گرچه شتاب غیر ضروری در کار نیست اما نمی ما باید تابع زمان شده و تسلیم وحدت خواهی های متداوم و پایان ناپذیر گردیم بلکه زمان را برای تحقق هدفمند برنامه های کاری خود به کار بندیم. نیاز شرایط کنونی کشور به هدر رفتن وقت را بیشتر از این تحمل ندارد.

وظایف خطیر و سنگینی که ائتلاف در برابر خود قرار داده است مستلزم رزم و پیکار استوار، خلل ناپذیر و بی هراس است. به قول برتولد برشت شاعر آلمانی، "آنکه می رزمی می توانی بیازد ولی آنکه می هراسد و نمی رزمی از قبل باخته است.

موجباتی که ظاهراً سبب ارایه و استقرار این سیاست شده است در کتاب سوم تشریح شده است. با این که طرحها و نقشه های مختلف مزبور، احتمالاً نخست به وسیله منافع خصوصی و اغراض طبقات معین جامعه، و بدون توجه به نتایج آن روی رفاه عمومی جامعه و با مال اندیشی، صورت گرفته است، مع هذا این امر موجب نظریات گوناگون اقتصادی و سیاسی شده است. . . . در کتاب چهارم سعی کرده ام تا آنجا که امکان داشته باشد، این نظریه های مختلف را تشریح و تبیین کنم و آثار مهمی که در دوره های مختلف و در ملل گوناگون به جا گذاشته نشان دهم.

در چهار کتاب اول هدف این است که نشان دهم درآمد گروه عظیمی از مردم شامل چه چیزهای می شوند و یا این که ماهیت آن وجوهی که در زمانهای مختلف مصرف سالیانه ملل گوناگون را تأمین کرده است چیست؟ کتاب پنجم یا کتاب آخر درآمد فرمانروا یا دولت را بررسی میکند.

کتاب ثروت ملل اسمیت، که هنوز به عنوان مهمترین کتاب اقتصادی جهان از اهمیت علمی بر خوردار است، تلاش جامعی در مورد تحلیل، توضیح و تدوین تیوریهای اقتصاد سرمایه داری است. در این کتاب، آدام اسمیت مرزهای اقتصاد را فراتر از علم اقتصاد محض گسترش داد، و در دایره اقتصاد سیاسی حوزههای دیگری مانند علوم سیاسی و حتی مردم شناسی را نیز پوشش می دهد.

در سرتاسر کتاب، سه اصل اساسی وضاحت دارد:

تقسیم کار: او تمام اقتصاد جهان را به مثابه یک کارخانه بزرگ تلقی می کند؛ که پایه آن تقسیم کار است.

آزادی بشر: وی معتقد است که سیاستهای اقتصادی، نباید به علایق اشخاص و یا یک طبقه خاص بسته گی داشته باشد؛ بلکه باید منافع عموم جامعه را در نظر بگیرد.

منافع عمومی جامعه: او وظیفه دولت را در عرصه اقتصادی - اجتماعی، تأمین آن دسته از خدمات اجتماعی می دانست که بخش خصوصی قادر یا مایل به انجام آن نیست.

موجر اینکده: اسمیت یک مدافع اقتصاد آزاد، تجارت آزاد و تحرک آزاد نیروی انسانی و کالاها بود.

موصوف از آزادی عملکرد بازار به صورت جدی دفاع نمود. او به بررسی و تحلیل تقسیم کار، پول، ارزش، قیمت، توزیع، درآمد، تراکم سرمایه و توسعه اقتصادی، پرداخت و بر ضرورت تغییر نظام فیودالی و تحول آن به نظام سرمایه داری، تاکید داشت و به تحلیل نظامهای گوناگون اقتصاد سیاسی و نقش دولت پرداخت.

(ادامه در شماره ۵۲)

باقیمانده جلسه شورای عالی ائتلاف . . . از صفحه اول

سپس محترم داکتر عبدالله نابی رئیس نهضت آینده افغانستان و رئیس دوره بی جدید ائتلاف احزاب و سازمانهای دموکرات و ترقیخواه سخنرانی نموده، تحلیل مشخصی از وضع سیاسی کشور و چه گونه گی انکشاف روند تکامل ائتلاف به سوی اساسگذاری یک حزب بزرگ مردمی ارایه کرده، مبرم ترین وظایف دوره ریاست خود را برشمرد.

در اجلاس شورای عالی شماری از پیشکسوتان جنبش چپ کشور از جمله رفقا ظاهر افق، عبدالرشید آرین، دگر جنرال عبدالقادر، دگر جنرال علاءالدین نیز شرکت کرده بودند.

کار اجلاس در فضای همبسته گی رفیقانه پایان یافت.

ببرک ارغند

علم و فرهنگ

شب و تماشا

و خواستم دستاهایم را به خاطر حفظ امنیتم به دو طرف دیوارهای تالاب بچسبانم؛ مگر دستهایم هنوز قدرتی نداشتند. خیلی کوچک و ناتوان بودند. دلم تنگ شد، با پایم تنابی را که طراحان به کمرم بسته بودند زدم. آب تکان خورد و امواجش به دیوارهای گوشتی تالاب خوردند. صدای زن را شنیدم که بلند بلند گریست:

«خدا یا تو رحم کو!»

مرد می گفتش:

«آستاستا قدم وردار! . . . چیزی نمیشه . . . خدا مهربان اس! . . . اونه چراغهای یک موتر مالوم شد. . . خدا مهربان اس اگه ماره ورداره!»

دیدم نوری معلوم شد. آن را حس کردم. زن مرا در میان دستان خودش فشرد. گفתי احاطه ام می کرد که نیفتم. حرارت گوارای دستانش را حس می کردم. گفתי از پشت دیواری مرا عاشقانه در آغوش می کشید. بیچاره زن! نمیدانم چرا چنین می کرد.

صدایی شنیدم، خوب گوش دادم. زن می گفت:

«دست بتی! . . . موتره دست بتی، اگنی تیر میشه!»

مرد می گفت:

«خه دست میتمش. درده به قراری بخوا!»

صدای توقف موتر را شنیدم. مرد پرسید:

«خلیفه تا زایشگاه چند میبری؟»

خلیفه گفت:

«رفته نمی تانم. راه بند اس، خطر داره!»

مرد زاری کرد:

«از خدا میشه از تو میشه! . . . توام سیاست دار هستی از دلم بیا. دای شو تاریک کجا ببرمش؟»

می شنیدم که زن داد و فغان می کرد. زود زود نفس می کشید و پیچ و تاب می خورد و من پیچ و تاب خوردنهایم را احساس می کردم. می دیدم بیچاره درد می کشید، من هم درد می کشیدم. رگهای بدنش باز و بسته می شدند و رگهای بدن من هم باز و بسته می شدند و در آن حال نمیدانم چرا مرا با دو دستش عاشقانه و با دور اندیشی محکم گرفته بود. گفתי سبد تخمی را در آغوش داشت، می ترسید که تخمهایم بیفتند و بشکنند. دیدم نیرویی مرا از تالاب سوی بیرون هول داد و ریسمان نجات دور گردنم پیچ خورد. دیدم نفسم تنگی می کند، با پایم لگد زدم. لگدم آب را شگافت. موجهای کوچکی تشکیل شدند. ذرات کوچکی که رسوب کرده بودند دوباره در حوضچه به گردش پرداختند. گوش دادم که چرا صداها خاموش شدند. در میان آن سکوت قبرستانی دیدم که مرد می گفت:

"خدا خیرت بته، ای کمکت چراغ راه آخرتت شوه! . . . اگه نمیبودی ای سیاهسر بیچاریم . . ."

وجود خلیفه را حس می کردم. بوی پطرول می داد، می گفت:

"درست اس می برم تان؛ مگم خدا کنه که راه واز باشه! . . . اگه اجازه بتن! آخر جنگ اس، تنظیم بازیس!"

کمی که رفتیم ناگهان صدای فیری به گوشم رسید. ترسیدم. خود را جمع و جور نمودم. حس کردم نیرویی مرا در خود فشرد. نفسم تنگ شد. دستان زن را حس کردم. مرا نوازش می داد. تسلی می داد. سپس صدایی شنیدم:

"ایست! . . . ایسسسسسسسست! به خیر، دای نیم شو کجا میری؟"

خلیفه گفت:

"سیاه سر همی بیادره شفاخانه می برم."

دیدم کسی سرش را داخل موتر نمود. دهنش بوی گند نسوار می داد. زن ←

چشمانم را باز کردم. چیزی مشخصی به نظرم نیامد. تنها تاریکی بود یک تاریکی غلیظ، سیال و سرمه بی رنگ. تنپوشم تر تر بود. گفתי در یک تالاب کوچک که آبی بیرنگ و آلوده داشت افتاده بودم. بدن کوچکم هنوز هم زیر فشار بود. گفתי از چهارسو فشرده می شدم. اطرافم را نگاه کردم. دیوارهای عجیب و ساختمانهای شگفت آور و غم انگیزی احاطه ام نموده بودند. مانند دیوارهای شهر غلغله، جادویی و سحر آمیز بودند. کج و معوج، پست و بلند، پیش برآمده و عقب رفته، گاهی تو در تو و به رنگ گوشتی بودند. نمیدانم چرا در چنین جایی افتاده بودم. تالاب با این که حیات بخش بود اما خیلی عمیق بود. با خودم گفتم باید فکرم باشد که یکبار غرق نشوم. دیدم کمرم را طراحان با یک ریسمان نجات بسته بودند. با یک ریسمان طولی که بیشتر به یک روده مانند بود و ذرات کوچک و سُرخرنگی اندرونش شناور بودند.

از وقتی چشمانم را باز نموده بودم، یک فشار متزاید و دلنگ کننده بی را روی استخوانهای خام و بدن کوچکم حس میکردم. گفתי کسی مرا از تالاب بیرون می راند. گفתי با شماتت به من می گفت:

"از اینجا برو! در این تالاب دیگر جایی برای تو نیست. تو دیگر یک آدم استی، برو پیش آدمهای خودت! . . . آنان منتظر تو هستند!"

این فشار، یک نیروی نامرئی بود؛ اما خیلی قوت داشت. لحظه به لحظه به قوت خویش می افزود. گفתי قصد بیرون راندنم از آن آبگیر را داشت.

در بیرون صداهای عجیب و غریبی بلند بودند. صداهای فیر تفنگ، انداخت راکت و خمپاره ها. گفתי آن هیاهو و بز و بکنها به خاطر اعمار یک قیامت کوچک در شهر ما راه انداخته شده بودند. گفתי آدمها، تبارها، زبانها و ریشه های خویش را برای ساخت و ساز این اعمار گماریده بودند. شاید برای آدمها، جنت و دوزخ بنا می کردند. شنیدم کسی با تضرع گفت:

«حوصله کو! . . . مادر عتیق حوصله کو!»

دیدم فشار بر من ازدیاد یافت. گفתי کسی مرا به زور سوی آدمها می راند. احساس درد کردم. ناله زنانه بی بلند شد:

«وا موردُم، درد زیاد شده میره! . . . بایی عتیق به لحاظ خدا یک چاره کو مسلمان هستی آخر!»

همان کس پاسخش را داد:

«نمیبینی تمام راه ها بند اس؟! . . . از دست مه چی پوره س. مه چی کده می تانم. درد از خدا گلیت از همسایه!»

زن می نالید و می گفتش:

«یک موتر پیدا کو مسلمان هستی آخر. حالی بچه همیجه د روی سرک میفته!»

مرد می گفتش:

«خوده ماکم کو. دست ره سر شانه مه بان. خدا مهربان اس اگه یک تکسی پیدا شوه!»

نمیدانم چی پیوندی میان ما بر قرار بود. هر حرکت آن زن باعث اذیت من می شد و هر جنبش من برهان نالش او. یکبارخنده ام گرفت. به خنده افتادم. خنده ام موجهای کوچکی را در تالاب خلق نمود. دیدم زن توازن خود را از دست داد. گفתי عقلش زایل شد. یکبار مانند دیوانه ها تیز تیز رفت، دوباره ایستاد و کمرش را محکم گرفت:

«وای، دگه نمی تانم!»

خواستم بگویمش:

«احتیاط کو، چی شتاب داری. حالی نزدیک افتاده بودم!»

ترسیده بودم. گپهای این زن به یادم آمد. وقتی در تالاب بودم به من می گفت: «از آدمها حذر کن! . . . پسر، آدمها موجودات خطرناکی هستند!» دیدم قوماندان نوار سبز رنگ سرش را باز نمود و ذوقزده گفت: «تماشایی بود!»

و رویش را جانب سربازش نمود:

«یک جاغور سر شان خالی کوا!»

دیدم صدای مهیبی بلند شد. صدا را خنده ها بدرقه می کردند. سپس دیدم تنم سوراخ سوراخ شد. بیحال و بیحس شدم. مگر زن هنوز نمرده بود. جسد مرا در آغوش خود معصومانه می فشرد و می گفت:

«پسر! . . . دیدی، نمیگفتم از آدمها حذر کوا!»

دیدم قوماندان و افرادش رفتند و ما سه نفر همانجا، در کارته سه، در روی سرک، در سال نودودو، در میان یک تاریکی غلیظ و متراکم مُردیم و اجساد ما آهسته آهسته سرد شدند؛ اما آن شب همچنان ادامه داشت و تماشاها همچنان بر پا بودند.

پایان

عصمت نابخیل

سخن چند پیرامون

نویسنده داستان «شب و تماشا»

اینبار داستان ناب و خواندنی «شب و تماشا» اثر نویسنده صدر نشین ادبیات داستانی ما محترم ببرک ارغند را برای شما گزین کرده ام. این نوشته مانند اکثر داستانهای دیگر این نویسنده محبوب و خوشنام بر حوادث اتفاق افتاده در کشور ما تکیه دارد.

ببرک ارغند در سال سیزده بیست و پنج خورشیدی در شهر کابل به دنیا آمده است. دانشکده «ادبیات و علوم بشری» وقت را تمام نموده و در رشته ژورنالیزم دوکتورا دارد. از سی و پنج سال به اینسو می نویسد و دارنده لقب کارمند شایسته فرهنگ جمهوری افغانستان می باشد. آثارش جایگاه خاص در ادبیات داستانی ما دارد، به ویژه رمانهای حجیم «پهلوان مراد و اسپی که اصیل نبود»، «کفتربازان»، «سفر پرنده گان بی بال» و رمان دو جلدی «لبخند شیطان» وی از آوازه و محبوبیت بی نظیری برخوردار اند.

تا کنون این آثار نویسنده زینت چاپ یافته اند:

- ۱- «دشت الوان» مجموعه داستان کوتاه؛
- ۲- «دفترچه سرخ» مجموعه داستان کوتاه؛
- ۳- «مرجان» مجموعه داستان کوتاه؛
- ۴- «شوراب» رمان؛
- ۵- «حق خدا حق همسایه» رمان؛
- ۶- «اندوه» رمانی که اقبال چاپ مستقل و جداگانه نیافت؛
- ۷- «راه سرخ» رمان؛
- ۸- «شراره» مجموعه داستان کوتاه، آماده چاپ؛
- ۹- «مردان مسلح» نمایشنامه؛
- ۱۰- «آدمها» نمایشنامه؛

داستانهای کوتاه، چون: «مردی که حامله بود»، «صبحگاه در خانه قناد»، «کوچه های آتش گرفته»، «میرزا و دوستش حمزه»، «حافظ، من و زمزمه»، «فیروزه بانو»، و داستان میانه «جذامی»، «خواستم پشک داشته باشم» در گیر و دار حوادث و جنگهای داخلی از بین رفته اند.

- ۱۱- «پهلوان مراد و اسپی که اصیل نبود» رمان در چهار صد و بیست هفت رویه که در سال دوهزار و هشت تجدید چاپ شد؛
- ۱۲- «کفتربازان» رمان در چهارصد و پنجاه رویه؛
- ۱۳- «سفر پرنده گان بی بال» رمان در چهارصد و شصت و پنج رویه؛
- ۱۴- «لبخند شیطان» رمان در دو جلد (یکهزار و یکصد و چهل و هشت رویه)؛
- ۱۵- فلم هنری «لحظه ها» به اساس داستان همین نویسنده روی نوار سینما آمده است.

زنج وی را گرفت. از زنجش دو تار مو آویزان بودند:

«به روی حبیب خدا، به خاطر فاطمه زهرا، اجازه بتین!»

خاستم بینم که این سر و صداها به خاطر چی اند، چرا چراغهای موتر خود را سوی ما نشانه گرفته اند. من روشنی چراغهای شان را به وضاحت می دیدم. صدا امر نمود:

«پایان شوین! . . . همه تان از موتر پایان شوین!»

زن گریه می کرد. مرد هم گریه می کرد. خلیفه وساطت نمود:

«قوماندان صاحب بانشان که برن. شفاخانه میرن. بیچاره زنش شکمدار اس. هر سات و گری شاید. . .»

مرد با آه و ناله استغاثه نمود:

«زنم میزایه! . . . نرسانمش میموره!»

شنیدم صدای خنده آمد. چند نفر باهم یکجا خندیدند. صدای خنده های شان را به وضاحت شنیدم. خودم را پایین لخشاند. زن ناله نمود. به بیرون، نزدیک شدم. تالاب گرم شده بود. احساس ناراحتی کردم. با خود گفتم:

«چی شده س؟ مره چرا فشار میتن، چرا میخاین از اینجه بیرون براینم؟ . . .»

ای روشنی از چیس. ای خنده ها به خاطر چیس؟

شنیدم صدا از کسی می پرسید:

«قوماندان رجب، زائیدن زنهایشانه دیدی؟»

قوماندان پاسخ داد:

«نه، ندیدیم. . . اما دلم میشه بینم که زنهای شان چطور میزاین!»

و بق بق خندید. خنده اش در دل شب پیچید. صدای به زمین افتادن مرد را شنیدم. گفتم از این گفته قوماندان حالش بهم خورده بود. صدای خلیفه آمد که می گفت:

«بیچاره سیاه سر اس، خوب نیس بی عزتش کنین. مرگش بهتر اس!»

و صدای موترش آمد که رفت. قوماندان می گفت:

«بچه ها، روشنی اندازهای موتراره راست سر زن پرتین. دلم میشه بینم زنههای شان چه طور میزاین؟ . . . خوب لچش کنین!»

دیدم درد جانسوزی استخوانهایم را فشرد و روشنی خیره کننده بی دید چشمانم را خیره ساخت. زن مظلومانه چیغ میزد و ناله می کرد. غرق عرق و درد بود. و در آن حال آدمها لباسش را از تنش بیرون می کردند، برای تماشا لخت و برهنه اش می ساختند. گفتم من به حرکت افتاده بودم. گفتم طراحان از تونل تنگی عبورم می دادند. صدای خنده ها همچنان بلند بود:

«اونه میزایه! . . . اونه میزایه!»

و قاه قاه می خندیدند، پا به زمین می کوبیدند و با سخریه می گفتند:

«اونه بچیش برآمد! . . . تماشا کنین، تماشا کنین! . . . بچیش برآمد، چه طور بینی چنگ داره!»

و می خندیدند و می خندیدند. اما من نا آرام بودم. گفتم خودم را در برابر آن زن، گنهکار می یافتم. گفتم بینی چنگم باعث درد و رنج آن زن شده بود. می دیدم که به خاطر من اذیت می شد. ناگهان خود را در یک خلاء یافتم. خود را سبک احساس کردم. وجودم درد گرفته بود. دیدم از تالاب بیرون به روی سرک افتاده بودم. در میان مردم، در میان آدمها افتاده بودم و ریسمان نجات همچنان دورگردنم تاب خورده بود. آدمهای زیادی برای تماشای آمدن من ایستاده بودند. بر آن زن می خندیدند. بر من می خندیدند. بر آمدنم، بر گریه هایم، بر دردی که در روی سرک می کشیدم، می خندیدند:

«اونه بچیش آمد. قاه قاه قاه! . . . قوماندان تماشا بین، بینیش چه طور چنگه!» صداهای انداخت راکتها و کلشنیکوفها بلند بودند. و من ترسیده بودم. از آدمها

درنگی بر شعر نایبی

وقتی

سلام بامدادی

هیزم کوچه هاست

و باغ

سرزمین جوانه ها

تو با شهای سرد تردید

به انجماد خاک

برگرد ...

در این بخش از شعر "برگشت" که در گزینۀ "ایمان"، چاپ شدۀ سال ۱۳۶۹ آمده، جنس مشبه در عینیت با مشبه به تناسبی تشبیه را که گسست فاصله طرفین را می نماید، نشان می دهد.

نایبی در ترکیب سازی نیز توانمندی خوب دارد، چنانکه در این ابیات از گزینۀ "بالهای طلوع" (نشر کردۀ اتحادیۀ نویسندگان در سال ۱۳۶۲) می خوانیم:

دیگر درون کلبۀ من هر صباح سرد

با رقص مست گردۀ پاشان خود میا

بر بستری که یاد تنش نقش بسته است

گستاخ و بی هراس چو چشمان خود میا

ما به ترکیب سازی شاعر وقوف پیدا می کنیم. اگر در این مورد دقت نمائیم، در خواهیم یافت که میان دو رکن اصلی تشبیه «آفتاب عشق» و «چشمان» ادات چو، آمده و گویا تشبیه با ظهور سه رکن به وجود آمده است، ساختارهایی وجود دارد که با وصف متوسط بودن، تشبیه خصوصیت اعلی را به خود می گیرد، زیرا اگر «آفتاب عشق» از یک طرف برای «چشمان» مثبه باشد، از جانب دیگر همین ترکیب، خود نوعی از اضافه تشبیهی یا شبیه مقلوب است. ترکیب "رقص گردۀ پاشان"، نوعی از صنعت تشخیص و استعاره می باشد. بنابر آن ابداعات شعری را که از او می خوانیم، آنها را دارای مزایای هنری می یابیم. به یک نمونه دیگر نیز می توان استناد کرد:

آهی به بیکرانه گی شعر دردها

پرواز میکند

آئینه های چشم

- آتشگۀ وداع -

چون پهنۀ شبینۀ دریای آسمان

پلکی نمیزند (با بالهای طلوع، ص ۷۸)

من در یک نوشته دیگر بر مبنای نقد ساختارگرا به تحلیل این شعر پرداخته ام. در اینجا باز یادآور می شوم که در این شعر، ترکیب «آئینه های چشم» در حالی که خود یک ترکیب تشبیهی است، رنگ یک مشبه به جداگانه در رابطه به «آتشگۀ وداع» و «پهنۀ شبینۀ دریای آسمان» را دارد. با آنکه در ترکیب "پهنۀ شبینۀ دریای آسمان"، «دریای آسمان» نیز خود یک ترکیب جداگانه و تشبیهی است و در منزلت تشبیه اعلی می آید. "پرواز کردن آه" به "بیکرانه گی شعر دردها"، تجسم یک حالت احساسی است که روشنائی تحلیل روانشناسانۀ شاعر به ظهور پیوسته است. افزون بر این قایم کردن تناسب و پیوند هنری میان واژه های «آه» و «درد» که در محور همنشینی پدید آمده و نیز ایجاد ترکیب «شعر دردها» و باز "پرواز کردن آه" بر مبنای جاندار انگاری، خود نمایانگر نوعی برانزده گی هنری می تواند بود.

عبدالله نایبی در گزینش تک واژه ها و کار برد آنها در موقعیتهای مناسب نیز شاعر موفق است. آنچه که از اشعار او مستفاد می شود این است که این شاعر از زنجیرۀ زبان حلقه های واژه گانی را به دقت هنرمندانه انتخاب نموده و در جا به جایی ←

شعر معاصر فارسی دری به ویژه در دهۀ ۱۳۴۰ خورشیدی با فراز و نشیبهایی مواجه گردید. گاهی موضوع گرایی و گاهی تصویر گرایی شاعران را به خود خواند. به ویژه این دو دیدگاه که به ماهیت شعر دورۀ معاصر مربوط می شوند. رجحان یکی بر دیگری، همواره در انتقادات و دیدگاه های خبره گان عرصۀ شعر مشهود می بود.

به حیث مثال تعدادی به اهمیت موضوع در شعر تأکید می کردند و تعداد دیگر تصویرگرایی در شعر را می پسندیدند. به هر حال نمی شود یکی از این دو مسأله را به کلی نفی کرد. شعر که زاده اوضاع اجتماعیست، نمیتواند از بازتاب دادن حوادث و رویدادهای زمان انکار کند، به نحوی که صرف پهلوهایی زیبایی و جنبه های تصویر پردازی را تأیید کند. اگر در شعر محتوا مورد پذیرش قرار نگیرد، شعر بی تصویر و بی مایه از تخیل، ارجی نخواهد داشت.

انهماک صرف در موضوع و تأکید بر ایدیولوژی در شعر گاهی بروز شعار پردازی را در قبال خواهد داشت. از همین جهت شعر دری بعد از دهۀ ۱۳۴۰ بعضاً به شعار پردازی هم می پرداخت، گاهی هم شعرهایی که تنها در هاله تصویر پردازی تجسم می یافت و صرف به آرایه آرایه ها و تبیین این موارد مبادرت می ورزید، گویا در رابطه به ادای مسوولیت اجتماعی کم رنگ می نمود. در روزگاری که ایدیالوژی بر شانه های شعر بار می شد، شعر از اصالت هنری خود فاصله می گرفت. بودند شاعرانی که شعر شان بازتاب دهنده حالات احساسی و عاطفی بود و تأثرات را بازتاب میداد.

اما شعر عبدالله نایبی با شعار پردازی فاصله داشت و پهلوهایی هنری و زیبایی آن از وجاهت قابل توجه برخوردار بود. شعر نایبی انباشته از تصاویر زیبا است. آرایه های شعری را به نیکویی تجسم می بخشد. نایبی چندین گزینۀ شعری به حلقات ادبی و جامعۀ فرهنگی ما تقدیم داشت. من از گزینه های شعری او تا کنون اینها را دیده و خوانده ام.

۱- با بالهای طلوع؛

۲- با بهار میعاد؛

۳- رگبار بر مرمز؛

۴- ایمان.

نمیدانم در مدتی که او در خارج از وطن زنده گی می کرد، چی دست آوردهایی در شعر دارد.

نایبی بیشتر بر اسلوب نیما شعر گفته و به سپید سرایی نیز پرداخته است. گزینه های شعری او اکثراً به این روال سروده شده اند. همانگونه که گفته شد، اشعار نایبی مملو از تشبیهات، استعاره ها و توصیفهای زیباست. ماهیت تشبیهات او گاهی با تناسی تقرب می جوید و این حالتی است که میان طرفین عینیت پدید می آید. این نمونه را از شعر "برگشت" میخوانیم:

وقتی

شگوفه ها

طلوع درخت را جشن میگیرند

وقتی

برگها

فریاد فردای بلوغ اند

تو با تمامت دریغ

به گهواره بر فیت برگرد

آنها در متن شعر موفقیت چشمگیر داشته است.

دانستن نبض واژه برای کار بُرد آن مستلزم آگاهی دقیق است و عبدالله نایبی همین دقت را داشته است.

در حقیقت اتکا به اهمیت گزینش و کار بُرد مناسب واژه ها در شعر است که می توان یادآور شد که تنها وسیله یی که شاعر برای انجام دادن امر مهمی در اختیار دارد، واژه است. شعر جاودانه گی یافتن استنباط و احساس انسانیت است از یک لحظه از زمان گذرا در جامه واژه ها. شاعر تکه هایی از زمان گذرا را در چارچوبه طبیعت، به وسیله واژه ها از آن خود می کند و شعر در واقع طبیعتی است ثانی در مقابل طبیعت نخستین و طبیعت ثانی عکس العمل شاعر است. او به شکلی ذهنی شعر نیز توجه دارد. شاعر زبان را به نحوی به کار می برد که جهان مهذب و آراسته را به صورت انگیزه تصریح کند.

کار بُرد واژه گان در شعر عبدالله نایبی از تنوع معنایی و زیبا شناختی برخوردار است. در اشعار او بعضی واژه ها بسامد بالا دارد، شاید شاعر به این گونه واژه ها انس و آلفت بیشتر دارد و یا در ضمیر نا خود آگاهی تصویر این واژه ها تبلور گسترده دارد. در گزینش شعری «ایمان» واژه «دست» سی و پنج بار به کار رفته است. همینگونه واژه «چشم» هجده بار و به همین شمار چند واژه دیگر نیز بارها به کار رفته اند. اگر بر مبنای «سبک شناسی آماری» بسامد کار بُردی واژه ها مشخص گردد، می توان به ساختار زبانی اشعار بیشتر وقوف پیدا کرد.

خلاصه این که شعر دری از دهه ۱۳۴۰ به این اینسو از لحاظ موضوع، تصویر پردازی، ویژه گیهای کار بُردی زبان، نوآوری در ترکیب سازی، نوآوری در کار بُرد ارایه های شعر، شکل و قالبهای نوین و دیگر ویژه گیها، همپای زمان در حرکت است و با وصف داشتن فراز و فرودها، شعر دری به صورت کامل رو به بالنده گی بوده است و هر شاعر مستعد، بنابر توانایی خویش در بارور شدن آن نقش ویژه خود را ایفا کرده است. البته عبدالله نایبی نیز تا جایی که برایش مقدر بوده است، در سرودن شعر خوب، دست آوردهایی قابل توجه داشته و در غنای گنجینه شعر دری به خوبی سهیم شده است. امروز در پهنه شعر دری چهره ها و استعدادها تازه و جوان داریم و به فردای پُر درخشش آنان امیدواری و باورمندیم. بماناد این تابناکیها و بالنده گیها، تا شعر ما از فرساینده گی در امان باشد.

ع. نایبی

برگشت

با چادری از براده سرمه

به سر

در انتظار من باش

من

از شمارش ترانه های خود روی

بر چتر گورهای گمنام

بر خواهم گشت

و تعبیری تازه

از آسمانی بودن کتاب

برایت تحفه خواهم آورد

*

با اجاقی

روشنتر از لبخند آب

در انتظار من باش

من

پای محراب آخرین شامگاه

نماز خواهم کرد

و با دستانی شسته در آیه های آفتاب

برایت دعا خواهم خواند

*

با چشمانی

به فراخنای حقیقت

در انتظار من باش

من از تنگنای ظلمت تاریخ

خواهم گذشت

و یک مشت خاک خون آلود

نه!

یک مشت خون خاک آلود

(یادگاری از زخمهای ملت)

برای معبد چشمانت

خواهم آورد

*

با قامتی

به بلندای آوازه قیامت

در انتظار من باش

من با حمیلی از ستاره گان دوردست

به کرانه های باکره ات برخواهم گشت

و رؤیا های طلوعی و سپید را

در انجماد ذهن کوچه ها

خواهم رویاند

*

با چراغی

به حجم عصا خورشید، پر نور

در انتظار من باش

من

سایه ها را از شهر خواهم چید

و با افسرده گی غروب

در تنهایی اندوهبار جاودانه اش

برخواهم گشت

*

باری

با لرزه عاشقانه لبهات

در شکست واژه ها

در انتظار من باش

من

شعری

به رنگینی آرزو های دختران زادگاهم

برایت خواهم سرود

و ترا به جشن سپیده ها خواهم برد

کابل خزان ۱۳۷۰

پوهاند دوکتور م. ا. زيار

پوره (پايينه)

يوه - کره ليکنی پښتو:

پلوه پرلپسي د پراختيا او پېچلتيا پر لوري يونی، له رغاويز او پښوييز پلوه بيا ساده گی او اسانی پر لوري درومی، په بله وينا:

له پرمختيايي بهير سره سم د ژبنيو ټولنو ژبني کارونی اړتياوي ډېر پېری او له دې لامله پکې د د ليکوالو، رسنوالو، پوهيالو او فرهنگيالو له خوا د زېربنويه ژبني ځواک پر بنسټ له اړتيا سره سم د نويو نويو علمي، فرهنگي، تخنيکي او خيبرتيايي (انفارما تيکي) پديدو او بریا وو، او ورسره د تړلو جا جونو (مفاهيمو) د راخپلولو لپاره پرلپېلي ويير غاوني او غونډ له رغاوني چټکتيا او پراختيا مومي. خو بلخوا هممهاله په طبيعي او ناخاتخبري (نااگاهانه) ډول په (و) گړنيو بڼوکې د اړوندو ژبو يو لړ رغاويز - غړپوهيز او پښوييز دويونه (گرامري قاعدې) بيا ساده گی او اسانی مومي. بيا يې نو ژبپوهان او پښويي پوهان (گرامر پښتان) هغه لنډپوزمه ادلون بدلون تر وسي وسي په پام کې نيسي، او له دې لاري يې دوه اړخيزي پراختياوي او پېچلتياوي يوڅه راسکينده کوي اوجبرانوي..

د نورو بدلونونو په لړکي له بلې څخه د بېواکورو «کلسترونو» ادلون بدلون دی چې يو خوابي اړوند ويونکی دلته او هلته دوينگ او ټکر (التباس) له ستونزې سره مخامخوی او بيا يې په اتومات ډول د واوېلو په مټ برخيز يا يومخيز له منځه وړی، او بلخوابي په سرچپه توگه د لنډون خوبوني له مخي په لوی لاس رامنځته کوي هم.

د ژبپوهني د ترمينالوجي له مخي په يوه ويی کې د دوو، درو، څلورو... (کنسوننتو او سيمي واوېلو) پرلپسېوالي ته وا يی چې هېڅ کومکي غږ (خپلواک يا واوېل) يې په منځ کې نه وی را غلی. په دې ډول کلستر د ژبي کوم خپلواک مانيز ټوک نه، بلکې د يوه ويی (کلمې) يا څپي (هجا) دننه د اومو ټوکو بياپواکو او نيمواکو (کنسوننتواوسيمي واوېلو) يو ترنگ (گروپ) دی چې د مخکي يا روسته خپلواک (واوېل) په ملتيا پر يوه څپه بدلېدای شي. همدغه څپه (هجا) ده چې پر خپل وار ځانته، يا له بلې څپي (يا نورو څپو) سره يوځای د گډ (مورفيم) ويی او وييکي په رغاونه کې برخه اخلي. څپه له کلستر سره تر هرڅه له مخه دوه غوره جولييز توپيرونه لری: (۱) څپه يوزری (واوېل) لری، او (۲) کلستر د څپي يوه برخه کېدای شي او سر چپه نه. (پښويه: ۲۰۰۳، ز، پاڅور ۱۶)

لومړی د کلسترشنني بېلگي چې هغه هم پرنومولو او کړوالو وېشو، نوموالي يې، لکه چې مکزی (۵۶۳). يې هم يادونه کړې، آر او کره دوه څپيز (سپرلي) د ننگرهار خواته درې څپيز ويل کېږی او د پېښور خواته (سپرلي) شوی دی، ځکه تر(پس-)، (سپ-). اسان ويل کېږی، /س/ تر /پ/ ډېر انگازور يا واوېل وزمه بېواک دی؛ همدومره خيره ده چې ډېرگړي او اوبتي بڼه(سپرلي) يې له بل ويی سره ټکر خوری.

په (خاورپوهنه) نيولوجيزم کې چې منځ - کلستر (-wr_) يې شنل شوی؛ په زاړه بېلنگ (خاورين) کې بيا ، له بل راز واوېلي بدلون سره له منځه تللی دی.. همداسې د يو څپيز (زړه) سر وړی(-zr) درواخله چې په (زړور، بې زړه، په زړه پورې، زړه توری، زړه تورن) کې خوندي پاتېږی او په (زړن)، (زړگي، زړگوتی) او زرغی (ټکنی) کې شنل شوی. په دې پرتله (قياس له آر وړی سره يوڅپيز بېلنگ (زړين) زړه راکښون، زړه راکښونی، زړه بايللی، زړه پوهنه) او داسې نور رغو لای شو.

وردگو بيا (سره، کره) او (يوه، پوي) د لنډون اوسپما په موخه له سروړی سره يو څپيز کړی دی چې شاعران تري په زړه پورې گټه اخيستای شي. هرگوره (سره) يې له بنځينه ستاينوم (sra) سره ټکرېدای شي! په ځينو گړدودو، لکه شمالختيزو هغو کې يو شمېر بې کلستره نومونه په ډېر گړي او اوبتي بڼه کې سر- يا منځبېواکوري رغو، لکه: خبر-خبرونه- خبرونو (-بر-)، ځنگل- ځنگلونه- ځنگلونو (ځگ-)، ول - ولونه - ولونو (ول)... کړواله بېلگه، هغه هم د کلستر رغاوني په تړاو:

د لېږند يا متعدی ټوک (مونيم) په توگه (-əw-) چې ننگرار خواته (-aw-) هم دود لری، شينو اری او له پېښوره نيولي تر سوات و بونېر او ان تر مارگلي دکړستي له روستي بېواک سره د (-w-) په ملگري کولو پر (منځ-) (ياسر بېواکوري اړوی، لکه (-رو-) په زېږول - ze-ǵw-əl پخول له (-xw-)، اړول، نړول، ځملول، نښلول، سمول، پرېښول، کېښول، ستومانول، بند يانول...؛ چول له (-čw-) يا:کول له سروړی (-kw) سره، او ځيني کښيني يې لا بېخي - (-wə-) پر اورده - (-o-) بدلوی او له دې يووستوی کولو (مونوفتونگولو) سره کلستر له منځه وړی. ←

بېواکوري (ابتدا پرساکن...) يا کلسترونه (clusters)

(و) روند، (و) پړومي، (و) روستی، (ا) سټکهولم، (ا) سټپښن...

ژبي پرلپسي ادلون بدلون مومي، او وارله مخه په گړني بڼه کې، هغه هم له غريز، مانيز او پښوييز (گرامري) پلوه. داسي چې غريز دايي په لوره، مانيز په منځني او پښوييز دا يې په درېيمه کچه کې را ځي. په ليکنی بڼه کې هرېدلون تړونی بڼه لری اوزياتره پر وييپانگه او سېک و ستايل راڅرخي. ځکه نوی نوی را منځته کېدونکی پوهنيز او فرهنگي جاجونه او نومونپوهني (ترمينالوجي) پرلپسي راخپلوی. دا چې ولي غريز، مانيز او پښوييز ادلون بدلون ليکنی او بيا کره ليکنی ژبي ته ډېر روسته را ننوځي، يوه سراسری ژب- ټولنپوهيزه (سو سيو- لنگوپستيکي) او بيا ژب - فرهنگي ريره ده په دې مانا چې ليکنی بڼه د گړني په توپير د گورنتيو او کنترول وړ ده او ليکوال يې سهني او زغمني ته وار له واره نه چمتو کېږی، يا ورته وگړني او نادبي برېښی، او يا هسي د يوې له خانگري خورمنځ (سليقي) سره اړخ نه لگوي، او په دې توگه يې پر وړا ندي تر ډېره ټينگار کوي.

د گړني بڼي دغه ټول اوبتونونه تل تر تله همداسي هوايي نه پاتي کېږی. همداسي د گړپو نکيو ډېری راونغاړی او لږوډېره يې ليکنی بڼه هم کاروی، ژبپوهان يې دځانگړو هيزي پازي له مخي را خپلوی او کره ليکنی بڼي ته يې را لېږدوی. هرگوره، د دود له مخي (کره) ليکنی ژبه له دغه (و) گړني ژبي سره يو لږه کی واټن او توپير ځانته خوندي ساتی. د بېلگي په توگه ليکنی پارسي په وسمهال کې د هر آرکر (اصلي فعل) ترڅنگ د مرستيالکر (خواستن) اوړون (گردان) له پېړيو پېړيو خوندي ساتلی دی، لکه: خواهم رفت- خواهيم رفت، خوا هي رفت- خواهيد رفت، خواهد رفت - خواهند رفت... اکر (حال) داچي له ايرانه نيولي د افغانستان، تاجکيستان او وز بکيستان (سمر کند و بخارا) تر گړدودو پوري دغه اوړون له مرستيال کره، آرکرته را لېږدېدلی او (خاد رفتم- خاد رفتيم...) وايی او داسي نورې بېلگي يې.

بلخواته ليدل کېږی چې کره ليکنی پارسي د نورو ژبو په څېر د داسي يو نيم پښوييز (دستو ري) ارکاييزم ترڅنگ بيا بېشمېره هغه برخيز يايومخيز پر هېښتورېزمنو شمېرلي، د ساری په ډول، پخوانی نابشپريز (استمراری) مخکړ ياپېښوند فعلی «همی»، لکه په دې بېلگوکي: همی گفتم- همی گويد، همی رفت - همی رود... چې (همی-) يې پر (می-) رارولی؛ بل ځېل يا وارينت (ی-) روستاری يې هم پرمختاری (می-)، او (گفتی، رفتی...) يې پر (ميگفت، ميرفت...): لومړی بېلگه يې، لکه د ليث صفاری د اتکلن زوی له خولي وتلي رومبني پارسي شعری مسره «غلطان غلطان همی رود تا لب گور»، او دويمه بېلگه، لکه د مولانا په دې بيت کې:

«خاله را خايه بودی، خالو شدی - اين به تقدير است، اگر بودی شدی»

ارمانی اوآروتي (شرطيه) مخکړ(می-) يې هم په دې وروستيو کې لږ تر لږه له مرستيا لکر (بودن) څخه غورځولی، لکه په دې نومواله غيرگوندل کې: اگر حسن بيمار نبود، حالا اين جا بود، يا لکه د فروغ فرخزاد يوه ارمانی مسره: کاش پانيز بودم (ديوان ۸۴).

غړپوهيزي، په بله وينا، ليکدودی بېلگي يې: پر (د) او (ز) د (ذ) بدلول، لکه په (استاد)، (پزيرفتن)... کې (ط) پر (ت) اړول، لکه په (تهران، توفان، اتاق، توتی...)، همزه (ء) پر(ی) اړول، سم له لاسه پر افغانی کچ په (آبایی، هرجايی اروپايی، آريایی، فايق، توده يی، حاشيه يی...): کې او داسي نور (همداراز د ليکوال پارسي ليکنه).

په هره توگه مور هم د پښتو په تړاو، که يوخوا د ځانگړو هيزي پازوالی (مسؤوليت) له مخي اړوځو، له ورته ياد شويو اړونو (شرابطو) سره سم د گړني پښتو بدلونونه پر خپل خپل وخت په پام کې ونيسو، نو بلخوا يو لړ زاړه ټوکي يا ارکاييزمونه او تېرمهاليزونه (هېښتورېزمنونه) چې له اړوندو اړونو سره ټکر نه پېښوی، په کره ليکنی پښتو پانگه کې هم راخوندي کړو او له اړتيا سره سم يې وکاروو.

هرگوره، دا خبره بيا راغبرگوو چې «لرغونوالی» د غړپوهيزي پښوييزي «يورنگی» د اړوندې چلند لاري له اووگونو اړونو څخه د يوه آر په توگه په وييپانگيزه برخه کې هم له پامه نه غور ځوو او په دې توگه يې د يوه غور چان «انتخاب او اطراد» پر بنسټ، يومخيزه نه، بلکې بر خيزه په کره ليکلار کې منلای شو. (ليکلارينو۱۸-۲۲).

تر کوم خايه چې څرگنده ده، که د نړی ژبي په ټوليز ډول له وييپانگيز

بي انگازي تم، مېنلی او تم - مېنلی بېواک، په خپلو منځو کې هېڅکله وړی نه شی رغولای، ترڅو ورسره خپلواک، نيمواک (واوبل، سيمي واوبل)، يا انگازور، په بله وينا، خپلواک وزمه بېواک، لکه مخنی يا لمريز (شمسي): غابنيز (ت، د، ن)، اووريز (ز، س، خ، څ)، اوو ريز - تالويز (ژ، ش، ج، چ)، پزیز (م، ن)، او بلن (ر، ل). مله نه شی. که دالامل نه وای، پښتو بېوا کورې نور هم پسي ډېرېدل. په دې مانا چې ۲۹ بېواک له دوو نيمواکوسره په ۲۹ کې ضربېدل او په دې چم يې يوازې د دوه کنسوننټه سربېواکورو شمېره ۱۲۴۱ ته رسېده، او بښايي، له نورو گړدو ډولونو سره تر لس زرگونو هم پسي اوښته. په داسې ترڅ کې چې اوسنی عادي شمېره به يې د پښتو د درستي وپيښانگي تر سل- پېنځلس سلني تېری ونه کاندې او بې ديځيتاله يې هم ځانته جوته کړای شو (هماغه اخځ ۳۵- ۳۰ او پښويه: ۱۳۶، ۸۱).

په دوديزه عربي- پارسي ترمينالوجي کې يوازې د يوراز (بېلېواکوري) لپاره «ابتدا پرساکن» نومونه (اصطلاح) شته، نه د منځبېواک او پايېواک لپاره. سره له دې چې دواړې ژبې پيل- (ابتدا پرساکن) او منځ- هغه نه، بلکې روستی (دوه ساکنه) دا لری، په پارسي وييونو کې، لکه چشم، خشم، لشم، پشم، کرم، مهر، مهر، اير، سرو، مرو، جور، رزم، بزم، يا له پښتو سره گډ وييونه: بير، چتر، شرم، گرم، نرم، غور، جشن، زخم...

په عربي هغو کې، لکه: اسم، فعل، شعر، نظم، سجع، وزن، وعظ، محض (محضي، مازي)، ورم، نثر، نشر، صدر، قصر، عصر، طور، رقص، زجر، عذر، خلع، خلق (خلک)، بحث، حذف، عشق، حسن، جذر، جذب، نبض، قبض، عقل، نقل، نقل، نقل، بخل، قطع، فکر، ذکر، ذهن، زهد، مکر، صفر، مصر، عمر، عطف، نحو، محو، سهو، لغو، دلو، حشو، مدح، قبح، صبح، شبح، عون، ضمن، حول (ماحول)، قول، دخل، نحل، نعل (نال)، لعل (لال)، فسح، صلح، جمع، شمع، منع، دفع، شرح، وسع، وضع، طمع، بيع (بييه، بها آريانی ريښه لری)، سعی، وهم، فهم، رحم، سهم، عجز، ظلم، کسر، رسم، جسم، قسم، حجم، رجم، عزم، جزم، قوم (قام، کام)، مصر، هضم، حشر، صبر، ثور، فقر، فخر، فجر، ظهر، عُرف، عُشر، سُکر، بحر، جبر، دهر، نهر، عهد، عقد، قهر، قبر، قرن، قطب، ققط، قطع، سطح، ذبح، شرح، طرح، جرح، صلح، سحر، کفر، جهل، سهل، رطل، سطل، قتل، فضل، نسل، حمل، رمل، مثل، فصل، وصل، وحش، علم، حلم، حکم، امر، فتح، نصر، اجر، جذر، دور، قدر، بدر، نذر، بذل، اصل، فرع، ربع، زرع، ... کې.

په (و) گړنی پارسي هم زياتره پاسنی عربي پوروييونه ديښتو غوندي دوڅپيزوي، صلح- سوله، سطح- سطحه (سته)، شرع- شرعه (شره)، سهو- سهوه (ساوه) او داسې نور.

پښتانه يوازې پارسي او عربي دا نه، بلکې د نورو ژبو ورته يوڅپيز وييونه هم دوڅپيزوي، لکه انگريزي، په تېره امريکايي خپل **form, fault, turn**. د عربي هغو وينگ بيا له ديني متنو پرته له پښتو غړيو هني سره برابرې او دوڅپيز وي يې، او تر ډېره يې هم په آريکندو کارې...

زمور کلاسيکو ويناوالو هم دوڅپيز کړی، لکه رحمان باباچي ((خلق)) يې د يوه درست شعر د رديف په توگه کارولی دی: خدايه څه شوهغه ښکلی ښکلی خلق_ په ظاهر، په باطن سپين سپيڅلی خلق... ستر خوشال هم، د ورته يوڅپيز ويونو (خلق، عزم، جزم، رزم...) د دوڅپيزوني تر څنگ نور پارسي او عربي وييونه، يوه يوه څپه رالندو کړی دی...

په دې لړ کې ځينې درې کنسوننټه عربي او پارسي بيا هماغسې يو څپيز ادا کوو، لکه: حرف، صرف، عرض، فرض، قرض، قصد، حرص، حمد، نعت، وقت (وخت)، حوض (اود، اوز)، خرج، درک (د موندنې، پوهېدنې په مانا، نو دوڅپيز شی د کندي مانا بښندی)، قوس، حدس، شمس، نقد، نقت، حقت، رمز، طنز، طرد، کنز، دين، بين، عين؛ پارسي: نغز، برف، ژرف، خشت، زشت، کشت (کښت)؛ له پارسي سره گډ: تخت، بخت، رخت، سخت، مست، پست، مفت، جوفت (جوخت)، چست، سست، درز، نرخ، چرخ (خرخ)، وچرس، پند، وند؛ له پښتو سره ځينې گډ وييونه، لکه برج، مرچ ... پښتو له سرکلستر او پارسي له پای کلستر سره راځي، (ورخ، درنگ... بيا پارسي دوڅپيزوي. د دغو نورو بېدودې (استثنا) د نيموا کو (W,Y) او واوبل رنگه، په نورو ټکو انگازورو کنسوننټو، لکه: او بلني/ر/، پزیزو/م/، ن/ او اور يزي مېنلي/ز/... زېږنده برېښی. (شېن- اخځ ۳۱)

پښتو سره له دې چې د پښوييزي ځانسانتي يا زور پالي (محافظه کاری) —

په انگريزي ژبه کې يې يوه په زړه پورې نومواله بېلگه **naked** ده چې د الماني همريښه انډول **nakt** پر خلاف يې پای- کلستر له منځه وړی دی. کراورون (فعلی گردان) کې (د- ت - چ-...) پايو کرونو تېرمهال روستاری يا مونيم (**-ed**) له ليک سره سم ويل کېږی او د نورو ستو (**turned, aimed...**) پر خلاف پای- کلستر نه جوړوی چې دلته يې پريوه يوه بېلگه بس راوړو:

add-ed, acted, reached...

چ- پای هغه درېيم يوگړی پایله (**-s**) په ترخپلواک (**-es**) له کلستره راوځي، همداراز يې چ- پای نومونه هم کومه گرداني پایله له ورته واوبل پرته نه شی راخپلولاى. (لی- پای) کړولونه

زياتره پای- بېواکوري جوړوی، لکه: **possible-possibly, careful-physically, actual-actually, carefully, physical-physically, additional-additionally...** لکه پاس يې چې بېلگې وړاندې شوي، بېواکوري يا کلستر د لنډيز او سيما زېږنده ده، لکه نومخړی (ضميرونه)، تروويکي (عطفیات)، کړولونه، ويغونډلي... چې پښوييزه او بيا ژبني سيما رامنځته کوي. په پښتو کې يې، يو خوا دنوروزېو، لکه انگريزي، فرانسې، روسې، جرمني او نورو اروپايي ژبو زده کړه را اسانه کړي او بلخوا يې پښتو شعری سپستم له عروضي (متریک)، لکه عربي هغه راژغورلی او څپيز- خجيز جوړښت يې راخپل کړی دی. دغه کلستری رغښت يو شاعرته د څو غوراويو لاره هواره کړي: او څلورگو

نی بنسټيز وزنونه يې شونی کړی دی، لکه پرلومړی، دويم، درېيم او څلورم خج پيلونگ. تردې پورې که شاعر د تول و نال يا وزن، رديف او قافيي له رېږي يا تنگسي سره مخ شی، لکه د وردگي بېلگو (يوه، يوې، سره، کره) له مخې يې له کلسترغاوني سره هوارولای شی... پښتو بدلمېچ اړو نده سکالو داچې نيمواک (سيمي واوبل W,Y) هم د بېواک (کنسو ننټ) او هم د خپلواک (واوبل) په توگه په کلستر رغاونه کې ونډه پرځای کوي، نو دا راز کلسترونه، لکه خوند، شخوند، ويار... د څو بېوا کو او يو يادوه نيمواکو ټولگه هم بللای شو. په هر ډول، لکه چې وړاندې ورته نغوته وشوه، د نړۍ د ډېرو نورو ژبو په څېر په پښتو کې هم د بېواکوري (کلسترو) په رغاونه کې له بېواکو او نيمواکو پرته هر راز بېواک نه شی راتلاى، بلکې يوازې انگازور، په نورو ټکو، واوبل رنگه کنسوننټ، لکه پزیز، غابنيز، اووريز او اووريز- تالويز هغه. (شېن- اخځ) د پښتو په څېر داراز ادلون بدلون په نورو هندواروپايي ژبو کې سربېواکوري (**initial cluster**) تر نورو دوو ډولو هم زيات دی او هم لږو ډېر گران، خو هممهاله يې د شل کېدنې شونتيا هم ډېره برېښی. لکه انگرېزي **estate; special=especial** يې هم ورته بدلون اټکلېدای شی، هغه هم له مورفو- فونولوجيکي بدلون سره، چې بله مانا (جايداد، شتمنی) يې راخپله کړې ده، **state** فرانسې انډول هم **estat** دی. که په پښتو کې هم د غريزو بدلونو په لړکې کلستری دا هم ورته مانا ونج (سېمانټيزم يا مانيز بدلون) را منځته کړی، نو د اړوندو معياري ارونو په رڼا کې يې کره ليکنې پښتو ته راگډول هرو مرو اړينېږی.

په نوی آريانی پېرکې د پارسي په گډون گړدو سوېل لويديزو «پرسیک» ژبو لومړی دوه ډوله کلستر ونه له منځه وړی دی. خو پښتو له زيات غريز بدلون سره سره درېواړه، هغه هم زياتره سوېل لويديزي گړدو دی ډلي خوندي ساتلی دی. په کابلې پارسي گړدود کې يې د سر بېوا کورې څرک بيا پر راتوکېدو برېښی، لکه واخلي په (جوان)، جوال، شکم... کې. د زېږندي غړپوهني ليکوال (سانفورد شېن ۵۹-۶۰) د سربېواکوري څومره ييزه برید بندي (محدوديت) د څپيزې برید بندي يوه بېلگه گڼی او ليکی: «انگريزي گړونه(مورفيمونه بښايي، په صفر، يو، دوه يا درو بېواکو **it, pit, split** - پيل شی. خو داسې گړونه نشته چې په څلورو يا زياتو بېواکو، لکه ***split** پيل شی.»

نوموړی ژبپوه دا بس نه گڼی چې گړونه تر درې (يا څلور) کنسوننټه وړيو پورې شتون درلو دای شی، بلکې ډېته هم پام اړول اړين بولی چې ايا دغه بېواکغړونه يا کنسوننټونه په هر چاپيريال کې راتلاى شی؟

د ده په وينا بايد په دغو درو بېواکو کې لومړی **S** وي، دويم يو ناغړن تم (**b,p,d,t,g,k**) او درېيم يو او بلن (**r,l**) اوسى. په پښتو کې هم يو شمېر سربېواکوري همداسې راځي. هر گوره، د تمبېواکو (انسدادی کنسوننټو) په لړ کې د (**د**) پرځای غبرگريز (**د**) او د او بلن بېواک (**ر**) پرځای غبرگريز او بلن غو (**ر**)، هغه هم د کلستر په سرکې، راتلاى نه شی، ځکه غبرگريز د زېږخي له پلوه په زېږتالويز، په بله وينا، بې انگازي بېواکو کې راځي.

په توپير، يوه اوښتو نې (متحوله) غړپوهنه لري، خو بېواکړي يې تر ډېره ټينگ و ټرينگ ساتلی چې د پښويز ار کابيزم تر څنگ يې د ناپښتنو، په تېره بې سرکلستره ژبو (پارسی، عربي، اردو...) ويونکيو لپاره زده کړه نوره هم پسې گرانه کړې، خو پر وړاندې يې پخپله پښتنو ته د اروپايي او نورو (ابتدا پر ساکنو) ژبو زده کړه اسانه کړې، هم سټېشن، سټريټ، شتراسي، سټراډ، سټانډرډ، او سټراټېژي ويلای شي او هم شټراسبورگ، سکاټلېنډ، سوېډن او سټوکهولم...

په هره توگه پښتو په خپلو نړه ويونوکي درېواړه کلسټره لري. خو د يادشويو پارسي او عربي ځانگړو بېلگو په استثنا په ټوليز ډول د دغو دوو او ځيني نورو ژبو ډېر وييونه د نيمواکو (W، y) په مټ په کلسټرولوسره يوه يوه څپه رالندوي: دوڅپيز ور يو څپيزوي، لکه خدا-خدای، خيال، خلاص، نيت، سوال، ځواب يا په يوه جوړه ټرينگ (سوال و ځواب) کې؛ دري څپيز وردو څپيز وي، لکه باميان، بيبان، اختيار، امتحان (اېمتيان)...، څلور هغه ور دري څپيزوي، لکه لیبيا، اُمْتیان، حواریون او داسې نور.

په پارسي کې انگرېزي او لاتين آری پېنځڅپيز پور وييونه ور څلور څپيزوي او ان دري څپيزوي، لکه اروپايان (اروپايان)، هغه برېتانيان (برتانيان) او شپږڅپيز يې هم څلورڅپيزوي او اووڅپيز پېنځڅپيزوي، لکه امريکايان (امريکايان) او نيکارا گواييان (نيکاراگويان). د شمال ختيځ پښتانه، په تېره مومند ځيني خپل او پردی دوه څپيز وييونه يوڅپيزوي، په بله وينا، کلسټرو، لکه سخر (خوسر)، سخي (خوسي)، سخا (خوسا)، همداسې د يو لړ ويونو په منځ او پای کې را غلی غير گڼونو (ديفتونگونه) يووستوي کوی او په کلسټرولو سره را لنډوي، لکه: خوري (xwɾə)، غويی (ywè) ...، لا ان وگړنوم (قيوم) پر ورته يو څپيز کلسټر (قيوم، قيم) بدلوی.

داچې استاد حبيبي د پټي خزاني (۱۶۶) د پارسي او عربي په پېښو (ورم) لکه وزن، (ورم) را ښوولی، يوه نېروتنه برېښي او په کره ليکنې پښتو کې هم له برم سره اندول يا انالوگ (ورم) شوی؛ په جوړه ټرينگ (ورم و وراشه) کې يې کلسټر بيا له منځه تللی دی.

په يونيم گړدود کې د داسې يوه کمپېښې (نادر) ځانتي (منحصر به فرد) سربېواکړي بېلگې څرک لگېدای شي چې د نورو ټولو پښتنو لپاره يې وينگ خورا گران پرېوځی، لکه د ميانو الې پولې ته د خټک زوني څېرمه شکرډره کې د يوه غاښي نوم ((دژوکي (džúkay))) دی چې ځایي خټک يې د خپل جنگيالی او ننگيالی نيکه له سنگرونو څخه گڼی او د ((دژ)) د کو شيننوم په توگه يې لومړی دوه بېواکه سره کلسټر شوی دی؛ گومان نه کېږي چې ان په گړدو خټکو کې يې دويمه بېلگه وموندل شي، ځکه کم انگازه غاښيز تمبېواک/d/ او بې انگازي زيرتالويزه منبلي/ژ/ سره پټليزول د چا خبره ژبه کيلي کوی.

هغه نړه پښتو بېواکړي چې زياتره ويونکي يې ويلي کوی او لږو ډېر يې په کره ليکنې پښتو کې منل شوی يا منل کېدای شي، داسې را اوډو:

په غورځن (حذف) سره، د سر(-) په غورځن را ساده شوی وييونه زياتره کره رادود شوی دی، لکه: (و) رومي، (و) روند، (و) روس، په دې لړ کې کېدای شي، د (وروسته، وروستی، او سټري) پر وړاندې شماليختيز (روسته، روستی) هم همداسې کره ومنل شي، خو (لار، رو، رور) د (ولار، ورو، ورو) پر وړاندې نه، ځکه له نورو ويونو سره يې ټکر راځي؛ (دپ) په غورځن سره (خور، سور، سور) د(خپور، پسور، سپور) ياد (ز) په غورځن سره (زه) د(زړه)، پر وړاندې هم همداسې درواخله.

ښينه (خوښينه)، اوښی (اخيښی)، اښل يا اخل(اخيښل)، ښل (بخښل)، ښنه (نخښه)... کې کېدای شي، د (ډېروالی) او (اساتوالی) پر بنسټ کره ومنل شي، (ښنه او ښنان) سره بيا خورا ښه لگېدلی او جوړه ټرينگ يې وار له مخه رامنځته کړی دی. (ليکلارښود، ۸۲-۵۹).

(کې) بيا د زري (کښي) او (چي) د زري يا لږ تر لږه ليکدودی (چه) پر وړاندې د ويونکيو د بشپړ ډېر والی او ورسره ورسره د ليکوالو د ۱۳۵۵ کال د پرېکړې او هوکړې له مخې معياری رښته ترلاسه کړي. هرگوره، کندهاری ليکوال له خپلې گړدودې حېپوهنې سره سم د نورو (ي-پای) هغو غونډې دواړه وييکي (چي،کي) وايي او ليکي. پاتې برخه په راتلونکي شماره

سفر خوارېکش
کوبنھاکن ۱۲/۱۱/۲۰۱۲

بيادر ډېرم

نن مي بياډر ډېار بدلې
پنجوايي مي کربلاشوه
سک ته رسېدلې
نيمه شپه چوپه چوپيښاده
دمور غيړېرکي ماشوم غلی
زور بيا پير لمونځغالی دی
لويې څښتن ته لاس نيولی
دنا توخوني ادې نه
دشېطان بچي وتلی
بيا کوروته شونډنه
بيايي لويي اووړ وژلی

۸۶

دنفرت له بي باکي نه
بي بيا او روراچولی
بيادر ډېرم، بياډر ډېرم
نن مي بياډر ډېرم
دشينو ارو جنازه کې
بياځانمرگي ځان وژلی
دنړی اخترخوښي ده
دفازياب اخترويرژلی
پکټيکاکي تعليم بنددی
تخارز هرودی لړلی
اربيکياتو چارډره کې
بې گناه پښتون وژلی
توپکمار په لوټ اخته دی
همدې کار ته يې روزلی
بيادر ډېرم، بياډر ډېرم
نن يم خوب کې ژر بدلې
مونږه خپلوکي سره وژنو
باور مورنه کوچي دلې
په پردويسي روان يو
خپل موټل له ځان شړلی
چې يې ونداوچور مرادو
دجهاد په نوم راغلی
ولس خپله ملامت دی
چې يې غل رهبريللی
رهبران قران خواره ول
قسم هريوشرمولی
بيادر ډېرم، بياډر ډېرم
نن يم خوب کې ژر بدلې

بيادر ډېرم بياډر ډېرم
نن مي بياډر ډېرم
پروطن شېطان شاهي ده
ملت واره درد بدلې
نن يې بياکوکاري اورم
چې کابل وي غلولوټلی
دامان قصر کنډردی
تنظيمي ناتارسي ځلی
چورتالان ورځني کاردی
په شيرپورچور لگي دلې
حج اوقاف کرل يوپه بډه
بل پوره بانک ټښتولی
مقامونه ميراثي شول
زوی دپلار مقام نيولی
بيادر ډېرم بياډر ډېرم
نن مي بياډر ډېرم
نن مي بياټر سترگوکي پري
کونړ بياتو پوايشټلی
ددانگام پښي اېبله مور
دی ماشوم غيړکي نيولی

۸۵

انا خپله تللی نه شي
دبابا لاس يې نيولی
توغندی بې بياپه کور
لکه تندراولي دلې
کوراولی کنډواله شو
ولس بيادې ترهي دلې
بيادر ډېرم، بياډر ډېرم
نن مي بياډر ډېرم
«سيا» بياده بلاربه شوي
شوم پلان يې زېږولی
پنجابی له خيران نيت سره
له منحوس خطر راوښتلی
دلندن حرامي زېږند
د«سيا» موري نيولی
امريکاډروهي سردی
د«ډېوريند» په پل راغلی
که برځيني ځاينان شته
ځينولر ايمان پلورلی
دغه هاندني بابيزه دی
ارافغان نه دی منلی
بيارنځيږم بياډر ډېرم

مترقي قوتونه د لاس په يو کولوسره ددې نظام عمر ته دپای ټکی کيږدي، او بشريت ته ديوې بې زبېښاکه ټولني لوري ته لارښوونه کړی. هغه وخت را رسيدلی دی او اوس نود پانگوالی کار پوهان په دې پوه شوي چې پانگوالی دتاريخ پای نه دی اود خپل د زوال په پړاو کې لاس اوپښي وهي

محمد داود راوش
رئیس حزب مردم افغانستان

صف آشکار مبارزه برای تامین عدالت اجتماعی و ائتلاف احزاب دموکرات و ترقی خواه افغانستان

های دموکرات و ترقیخواه پایان داد و به اصطلاح دلایل و براهین صرفاً ذهنی و ناشی از سلیقه های خود محوری نقطه انجام بگذاریم. ضرور نیست برای انجام ندادن کار دلیل ارایه بداریم، بهتر است راه حلهای عملی را چنانکه ائتلاف احزاب دموکرات و ترقیخواه در پیش گرفته اند و پلاتفورم واحد توافق شده دارند آن را مطالعه نموده و در دستور کار عملی خویش قرار دهند. تیوریزه کردنها و برچسپ زدنها کار را حتا به نفع ارتجاع خاتمه می دهد.

برای همه مبارزان راه آزادی، تامین عدالت اجتماعی، دموکراسی و ترقی در کشور پیشنهاد می نمایم تا پلاتفورم ائتلاف احزاب دموکرات و ترقیخواه افغانستان را مطالعه کرده دیده گاه های خویش را برای غنای آن ابراز کرده و در صف روشن و آشکار با حفظ هویت تاریخی خویش قرار گیرند تا باشد مصدر خدمات سازنده برای مردم رنجیده و جامعه در دیده مان گردند.

ائتلاف احزاب و سازمانهای دموکرات و ترقیخواه افغانستان در لحظات اساس تاریخ شکل گرفت و تلاش مثمر مبارزان اندیشمند جنبش عدالتخواه کشور با پیشینه شفاف پراکتیک (عمل) خدمتگذاری به مردم عامل محوری و محرک اصلی این حرکت به حساب می آید. سعی در وحدت خواهی نیرو های مترقی و با رسالت و متعهد به گونه مستمر بوده و روندی است متداوم.

در وضعیت موجود باید مشخص کرد که آشفته گی و نا روشن بودن صف برخی از مبارزان چه پیامدهای ناگوار به بار می آورد که به گونه های عام و خاص اثر آن را ملاحظه می توان نمود. به طور کل جبهه مخالف یعنی صفوف ارتجاع و نیرو های محافظه کار را تقویت کرده و به اصطلاح به آنها دست آویز می دهد که آن جریان و حتا فلان شخص مبارز و عدالت خواه گویا به این مبارزه عدالت خواهی که در واقع ارتجاعی است و اصلاً رابطه بی به مبارزه دادخواهانه ندارد صحنه می گذارد. به طور خاص آن بالنده ترین نیرو یعنی جوانان را در نوعی سر در گمی قرار می دهد. نکته اخیر الذکر را که به طور خاص عطف توجه همه مبارزان است بیشتر به کند و کاو می گیریم.

در گام نخست و در مجموع در جامعه ما سطح و فرهنگ مطالعه در نازلترین حد آن به مقایسه کشورهای منطقه قرار دارد. از جانب دیگر نشرات احزاب و سازمانهای دموکرات و ترقیخواه محدودیتهای دارد که دلایل آن روشن است. در رسانه های صوتی و تصویری نیز زمینه بیان اهداف و ویژه گیهای این احزاب به صورت لازم آن وجود ندارد و در حقیقت احزاب دموکرات و ترقیخواه که برای تامین عدالت مبارزه می کنند در نوع انزوا قرار می گیرند.

علاوه بر نهادهای که در قانون اساسی کشور تسجیل یافته که در آنها فعالیتهای سیاسی ممنوع قرار داده شده و به نهاد های دیگری هم مانند پوهنتون و موسسات تحصیلات عالی و معارف و حتا در برخی موارد وزرای از آش کرده کاسه گرمتر به مامورین خود افاده می دهند که کار سیاسی در وزارت خانه قدغن است. هم چنان عده بی به اصطلاح احزاب که بر محور های قومی، سمتی و منطقوی تشکل یافته اند و در برخی موارد شوربختانه مسلح نیز اند و از پولهای باد آورده بهره می گیرند، مردم را به ویژه در محلات در گروگان دارند و ترندهای گونه گون برای در بند کشیدن و نا آگاه نگه داشتن آنها آشکار و پنهان به کار می گیرند. به این صورت دشواریها عدیده است که خط نیروهای دموکرات و ترقیخواه اگر مخدوش نگه داشته شود و این روند ادامه یابد، آنعه احزابی که ائتلاف نیروهای دموکرات و ترقیخواه را که با پیشینه مبارزاتی تامین عدالت اجتماعی و شفاف بوده اند و به آن در نشستها و تبادل افکار صحنه می گذارند و از یکدیگر شناخت کافی نیز دارند، در معرض این سوال تاریخی قرار می دهد که پس چه می خواهید؟ و چه باید کرد؟ چه نکاتی از پلاتفورم را مورد نقد و بررسی قرار دادید؟ و ...

اوضاع و احوال سیاسی - اجتماعی در افغانستان طوری آمد که اشخاص مضحک و کم مایه و حتا بی مایه به جای شخصیتهای تحصیل یافته و مجرب و متعهد قرار گرفتند. تداوم این وضعیت جامعه را حتا به سوی فروپاشی می تواند هدایت نماید. با در نظر داشت نکات اجمالاً تذکار یافته باید بالای راه کار دقیق یکپارچه شدن نیرو های دموکرات و ترقیخواه افغانستان که دارای آگاهی، تعهد، تجربه و صداقت اند تمرکز صورت گیرد.

به باور ما به هر نوع ندانم کاری و مخدوش ساختن خط فکری مبارزان صف نیرو

آینده

د افغانستان د آینده غورځنگ مرکزی اورگان

صاحب امتیاز: نهضت آینده افغانستان

مدیر مسؤول: قدوس زریب

سکرتر مسؤول: عصمت نایخیل

وجه اشتراک سالانه و یا چهار شماره: مبلغ ۱۰ یورو

بانک و نمبر حساب:

Name of the Bank:

Credit Mutuel

IBAN (International Bank Account Number):

FR76 1027 8012 2600 0201 0220 151

BIC (Bank Identifier Code): CMCIFR2A

آدرس تماس بامدیر مسؤول:

ayenda-editor@ayenda.org

آدرس تماس با سکرتر مسؤول:

asmat_n@hotmail.com

آدرس سایت انترنیتی نهضت آینده افغانستان:

www.ayenda.org

تحت نظر هیئت تحریر:

پوهاند دوکتور مجاور احمد زیار، دوکتور ببرک ارغند، داود

اسعد، قدیر محبوب، شمس صمدی